

تجارب تاریخی کارگران - ۱

اپوزیسیون بلشویکی علیه لنین:

گابریل میاسنیکوف و گروه کارگران

نوشتہ:

پال آوریچ

ترجمہ و تنظیم:

پویندگان تجارب تاریخی۔ طبقاتی کارگران

(مقالات انتقادی مربوط به روسیه، جلد ۴۳، سال ۱۹۸۴ صفحه ۲۹-۱)

Source: libcom.org

منبع: سایت آنارشیست-کمونیست‌های انگلیسی

یک توضیح کوتاه:

جمع پویندگان تجارت تاریخی-طبقاتی کارگران صادقانه اذعان می‌دارند که نویسنده و مترجم حرفه‌ای نیستند. این جمع این کار را در وهله اول فقط براساس نیاز برای نقد و اعتماد به نفس خود و در وهله دوم برای انتقال تجربه تاریخی-طبقاتی-جهانی زیست طبقه مزدوران مزدی و کارگران رادیکال به طور اعم و کارگران جدی به طور اخص به نسل‌های آینده ارائه می‌دهند. چراکه نیروی کار به دلیل ضعف معرفتی، در مقابل سرکوب سلطه سرمایه، قربانیان زیادی داده است. جمع آوری، ترجمه و تنظیم اسناد مربوط به این سه جزو بیش از ۳ سال (۲۰۱۰-۲۰۱۳) طول کشیده است. ما در طی این مدت با تلاش فراوان به اسناد و آثار بجامانده از خود کارگران جدی دست پیدا کرده‌ایم که امیدواریم در صورت زنده‌ماندن در غنا و تدقیق کارهای انجام‌شده تلاش کنیم. پرداختن به آثار و تلاش خود کارگران جدی تا امروز یک تابو بوده است. ما خوشبختانه اولین قدم را در شکستن این تابو برداشتیم و امیدواریم کسی کسانی این تابوی شکسته شده را تقویت کنند.

بنابراین این جمع امیدوارند ضعف‌های خود را - که شاید هم کم نباشند - به وسیله کارگران جدی و کارگران رادیکال و افرادی که خود را همکار فکری کارگران می‌دانند (مانند مارکس) برطرف نمایند و این نوع از کارها با جمع طبقاتی بزرگتری دنبال شود.

پویندگان تجارت تاریخی-طبقاتی کارگران

اکتبر ۲۰۱۳

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	سخنی با خواننده
۱۳	زندگینامه نویسنده
۱۷	اپوزیسیون بلشویکی علیه لنین: میاسنیکوف و گروه کارگران
۶۲	تذکرِ <i>russian review</i>
۶۳	توضیحات پویندگان تجارت تاریخی-طبقاتی کارگران
۸۳	نامه لنین به میاسنیکوف



میاسنیکوف (نفر وسط) در بین اعضای گروه کارگران

سخنی با خواننده:

برای همه کسانی که در طول تاریخ در جستجوی حقیقت بوده‌اند، شک، و به دنبال آن طرح سؤال، مقدمه‌ای برای تلاش و تغییر بوده است، و صداقت یکی از خصوصیات هر کار جدی است. این کتاب کوچک حاصل پروسه و روندهایی است که باید به‌طور اخص با کارگران رادیکال و جدی و به‌طور اعم با کسانی که خواهان آزادی و اشتراک هستند، در میان گذاشته شود.

مدت‌های مديدة فهم و درک قیام اکثر یکی از مشغله‌های مبارزین در سطح جهان را تشکیل می‌داد؛ حرکتی که نه تنها بر روسیه، بلکه بیش از ۷۰ سال بر جهان سایه انداخت و عملاً آن را به دو قطب به‌ظاهر متخاصم تبدیل نمود. یکی از اساسی‌ترین و در عین حال در دنیا کثیرین و چالش‌برانگیزترین سوالاتی که در وهله اول در مقابل کارگران جدی، که دیالکتیک عملی را -نه رابطه‌ای را- از سال ۱۸۸۰ تا سال ۱۹۲۴ از تشکیل سندیکا در محل کار، اتحادیه‌های صنفی -کارگاهی، کارخانه‌ای و شوراهای محل تولید صنعتی و کمیته‌های کارخانه - که این آخری صرفاً از کارگران جدی مستقل و با خود آگاهی و آگاهی از شرایط مشخص تولید در جایی که دباغی نیروی کار

انجام می‌گیرد و سرمایه ثابت شرایط عینی و سرمایه متغیر شرایط ذهنی است، در رابطه با شرایط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی و فرهنگی جامعه روسیه - بر می‌خاست، و در مرحله دوم سؤال‌هایی که در مقابل تمام کسانی که به انقلاب در راستای شرایط تاریخی روسیه فکر و عمل می‌کردند این بود؛ که: چگونه "دولت و انقلاب" لینین، "دموکراسی صنعتی" ای او و مدیریت سورای کارگران در کارخانه‌ها، به طور کلی "دولت کمونی" ای او در قبل از قدرت و سپس در بعد از قدرت، از حزب انقلابی به یک حزب حاکم، از سازمانی که عمل خودآنگیخته کارگران از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۱۷ را علیه نهادهای موجود تزار تشویق می‌کرد، خود به سازمان نهادهای کترل از بالا تبدیل شد؟ حفظ قدرت، دولت - حزب، ارتش، پلیس مخفی، سلسله مراتب انحصاری، امتیاز طلبی (حق ویژه)، مدیریت تک نفره و دیسپلین کار و کارخانه را به پادگان نظامی و محکمه نظامی تبدیل کردن به وسیله لینین و بخصوص تروتسکی و... چه ربطی به انقلاب طبقاتی از نظر کارگران جدی و انقلاب اجتماعی از نظر روشنفکران چپ داشت؟ در انقلاب؛ چه کسی باید نیاز کسی را تشخیص دهد؟ چه روشی برای حل اختلافات درجهت پیشرفت و توسعه انقلاب مجاز است؟ چرا نقد ارتداد و منتقد به مثابه گناهکار در مذاهب شرعی مرتد تلقی می‌شود؟ اکنون که وارد دوّمین دهه قرن بیست و یکم شده‌ایم، هنوز سؤالات مهم دیگری در این زمینه باقی مانده است.

کارگران روسیه پس از آن‌همه فداکاری و نثار جان بهترین فرزندان خود برای رهایی، به جای پاره کردن زنجیرهای اسارت سرمایه، چگونه یک بار دیگر، و این بار شدیدتر از برادران و خواهران خود درغرب، دچار اختناق و سرکوب شدند؟ اگر سال‌های قبل از اکتبر و حتی چند روز قبل از اکتبر، بشویسم و عده آزادی و اشتراک را داده بود، چگونه و طی چه روندی خود به مانعی بر سر

راه همان آزادی و اشتراک تبدیل گردد.

این بازآندیشگونه روند انقلاب کارگران جدی و حتی مزدوران مزدى ("توده کارگران") و حتی روشنفکران انقلابی نزدیک به کارگران جدی از هرنوع گرایشی از مکاتب آنارشیسم، مارکسیسم، سوسیالیسم وغیره، به علت سنت توکل به نژاد پرستان هوشمند و قدیسین و سرکوب سرمایه در روند توسعه سرمایه از بحران رقابت خصوصی به تمکز و انحصار سرمایه عمومی (دولتی)، برداشتن قدم‌های مستقل برای یافتن جواب به این سؤالات را گند کرده بود.

آشنایی با زندگی و آثار دتسگین (کارگر دباغ)، وايتلینگ (کارگر خیاط) و پال ماتیک (کارگر فلز کار) نخستین گام ما در این جهت بود و در طی مطالعات تجربیه تاریخی و آشنایی کم و بیش با کارگران مبارز در دوره‌های مختلف تاریخی، عملأ بدین نتیجه رسیدیم که کارگران، خود، هم تئوری دارند و هم عمل! همین امر هرچه بیشتر انگیزه‌هایمان را به درک تاریخ ننوشه و تجارب مفقوده کارگران جدی را دوچندان تقویت کرد.

قبل از نوشته حاضر، به اثر ارزشمند کمون کرونشتات از آیدا می دست پیدا کردیم (که ترجمة آن را نیز به صورت کتاب مستقلی به دست خواننده برسد). خود کرونشتات، راه را برای یافتن حقایق تازه‌تری باز کرد...

جزوه‌ای که اکنون در اختیار خواننده قرار دارد، یکی از کارهای خوب پال آوریچ می‌باشد. ما این مقاله را برای اوّلین بار در سایت آنارشیست-کمونیست‌های انگلیسی یافیم. خواندن همین مقاله چشمان ما را به حقایق دیگری گشود. این بود که مصمم شدیم میاسنیکوف را، که مؤثرترین شخصیت گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک) بود، به خواننده‌گان بشناسیم. پس از مروری بر این نوشته، دریافتیم که پال آوریچ با توجه به وسعت اطلاعاتش از روسیه، برای درک بهتر نوشته‌اش ۱۰۲ زیرنویس

نیز به آن اضافه کرده است، در حالی که انتشار دهنده‌گان این مقاله کلیه این زیرنویس‌ها را حذف کرده‌اند. سپس برای دست‌یابی به این زیرنویس‌ها تلاش خود را آغاز کردیم؛ ابتدا با گردانندگان سایت آنارشیست-کمونیست‌های انگلیسی تماس گرفتیم. آنها قول دادند که با جستجو و ارتباطات خود آنها را برایمان بفرستند. متأسفانه علیرغم جستجوی آنها، این کار نتیجه نداد. پس از آن برای یاری‌جستن از علاقمندان به این نوع کارهای تحقیقی، در فوروم آنها ثبت نام کردیم. در آنجا از همه افراد شرکت‌کننده خواستیم که در این زمینه به ما کمک کنند، اما متأسفانه هنوز امکان دست‌یابی به زیرنویس‌ها فراهم نشده است. پس از آن با منبع اصلی آن؛ یعنی با مجله "مرور روسیه" تماس گرفتیم. آنها نیز جواب دادند که به زیرنویس‌ها دسترسی ندارند. پس از جستجوی فراوان، باخبر شدیم که آقای نوام چامسکی با توجه به شناخت از پال آوریچ، ممکن است در این زمینه کمک کند. بنابراین، از طریق ای میل با وی تماس گرفتیم. وی دو روز بعد جواب داد: "متأسفم، من در این باره چیزی نمی‌دانم." ما قضاوت در این مورد را به خواننده و اگذار می‌کنیم، اما با شناخت نسبی ما از روشنفکران آمریکا و ارتباطات آنها، جواب نوام چامسکی را منطقی نمی‌دانیم. از نظر ما در پشت چنین اظهار نظری، دیدگاه‌های طبقاتی مشخصی خواهد است.

علیرغم بی‌نتیجه بودن تلاش‌های ما در دست‌یابی به زیرنویس‌های این نوشه، ما همچنان صبورانه و فعالانه برای یافتن آنها مصمم هستیم! اخیراً دریافتیم که یکی از دختران آوریچ به نام کرین آوریچ در نیویورک زندگی می‌کند. ما تلاش می‌کنیم با تماس با وی، یافتن زیرنویس‌ها را پیگیری کنیم. یک سال پیش خبر خوشحال کننده‌ای از مسئولین سایت آنارشیست-کمونیست-های انگلیسی دریافت کردیم: آنها با توجه به ارتباطات وسیع خود موفق شدند

به جای زیرنویس نوشتۀ آوریچ، به زیرنویس‌های کمون کرونشتات دست یابند و آن را در اختیار مان قرار دهند.

در هر حال تاکنون تلاش‌های ما برای دست یابی به زیرنویس‌های پال آوریچ به جایی نرسیده. در عین حال بسنده کردن به خود مقاله نیز از نظر ما برای خواننده به زبان فارسی ناقص می‌نمود. به همین دلیل تلاش شد با اضافه کردن زیرنویس‌ها و توضیحاتی بر نکات مهم، بخشی از این نقیصه بر طرف گردد.

مانه نویسنده و نه مترجم حرفه‌ای هستیم و نه از طریق این کارنان می‌خوریم! در ترجمه این مقاله ممکن است لغزش‌هایی وجود داشته باشد. به عبارت بهتر: ممکن بود از واژگان زیباتر استفاده شود، یا جملات را به شیوه رساتری ترجمه کرد. این از نظر ما با توجه به توان ما، یک تلاش صادقانه است. گاه‌ها در مواردی که موفق نشدیم عبارت سلیس و خوبی بسازیم، برای حفظ امانت داری، بخش و یا بخش‌هایی از نوشته را تحت‌اللفظی ترجمه کردیم. امیدواریم کسانی همت کنند و محصولی بهتر از این به خواننده ارائه دهند.

خواننده کنگکاو در جریان مطالعه به چند نکته برخواهد خورد، که پیشاپیش باید توضیحاتی داده شود. یکی از این نکات، مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک) است. ما این مانیفست را ترجمه کرده‌ایم. این کتاب نیز به‌زودی در اختیار خواننده‌گان قرار خواهد گرفت. منطقاً این مانیفست باید همراه همین کتاب و یکجا چاپ می‌شد، ولی با درنظر گرفتن اوضاع امنیتی و اجتماعی-اقتصادی-سیاسی جامعه ایران مجبور شدیم این کتاب‌ها را جداگانه به چاپ برسانیم.

نکته دوم این است که ما پس از ترجمه کامل مانیفست گروه کارگران حزب کمونیست شوروی (بلشویک)، با تحقیق در این زمینه متوجه شدیم که خود مانیفست قبل از واردشدن به مقدمه، دو مقاله دیگر نیز به همراه دارد. این

دو مقاله خصوصیت مبارزه طبقاتی پرولتا ریا و دیالکتیک مبارزه طبقاتی نام دارند. ما در این زمینه به جستجوی خود ادامه دادیم و در جریان این کندو کاو متوجه شدیم که جریان "کمونیسم بین الملل" قبلاً آنها را طی کتابی برای فروش به چاپ رسانده است. پس از کسب این اطلاعات، با سایت آنها تماس گرفتیم، که یا این دو مقاله را در اختیار ما قرار دهند، و یا ما با پرداخت پول آن کتاب، به این دو مقاله دست پیدا کنیم. علیرغم قولی که دادند، ما هنوز این کتاب و یا مقالات را دریافت نکرده‌ایم.

نکته سوم مربوط به نامه لنین به میاسنیکوف در انتهای کتاب است. ما در اینجا با حفظ امانت داری، نامه لنین را درج کردیم، اما لازم بود که نامه‌های میاسنیکوف به لنین را نیز ضمیمه آن می‌کردیم. تلاش‌های تاکنونی ما برای یافتن نامه‌های میاسنیکوف متأسفانه به جایی نرسیده است، اما این تلاش هنوز ادامه دارد. از خوانندگان عزیز می‌خواهیم اگر به این نامه‌ها دسترسی داشتند آنها را چاپ کنند و یا در اختیار ما قرار دهنند، تا در چاپ‌های بعدی مورد استفاده قرار گیرند.

محو آثار فکری و عملی خود کارگران از سوی گرایشات "چپ" و راست، از بد و پیدایش نظام سرمایه تاکنون به اشکال مختلف ادامه داشته و ادامه خواهد داشت. بعد از فروپاشی نظام "شوری"، آرشیوهای حزب کمونیست روسیه به روی همه باز شد، اما برای کارگران، این خود هنوز "میوه ممنوعه" است.

تجربه تاریخی نشان داده است که نظام سرمایه برای تحکیم و باز تولید خویش به منظور بهره‌کشی حداکثر از نیروی کار (زیر حداقل قیمت نیروی کار؛ مثل امروز)، با اعمال قدرت (دیکتاتوری، تو تالیت و سوسيال دموکراسی) فرهنگ مسلط خویش را بر همه زوایای زندگی اجتماعی و فردی او تحمیل

می‌کند و در جریان حرکت خود لحظه به لحظه و بدون وقفه نیروی متخاصل خود را نه تنها به طور فیزیکی سرکوب می‌کند، بلکه تلاش می‌ورزد اثرات به جامانده از اعتراض و چالش‌های آن را در مقاطع مختلف تاریخی به اشکال گوناگون دستکاری و نهایتاً محو و نابود سازد؛ چراکه اگر این تجارت تاریخی در طی پروسه‌ای انباشت شده، به نیروی کار منتقل شود، کارگران علی‌العموم و کارگران رادیکال و جدی علی‌الخصوص به تئوری مبارزه طبقاتی دست یافته، اساس نظام موجود را به چالش خواهند کشید. برای مقابله با این حرکت تاریخی، سرمایه نه تنها از مزدوران ایدئولوگ، سیاستمداران، دانشمندان، جامعه‌شناسان، روانشناسان، هنرمندان و روحانیون مستقیماً استفاده می‌کند، بلکه با به کارگیری خیل وسیعی از روشنفکران در کسوت اپوزیسیون چپ و سازمان‌های سیاسی برخاسته از این قشر اجتماعی، موانع حرکت خود را از سر راه برمی‌دارد. هر کدام از این‌ها – چه نمایندگان واقعی خود سرمایه و چه پادوان آن در هر شکل و رنگی – به انحصار مختلف در انقطاع تجربه تاریخی کارگران از نسلی به نسل دیگر نقش ایفا می‌کنند.

سرانجام، برای مطالعه این اثر لازم است به نکات زیر اشاره کنیم:

۱. آنچه درون متن ترجمه در داخل کروشه [[قرار دارند، افزوده‌هایی بر متن اصلی هستند، که به منظور روشن ترشدن مطلب آورده‌ایم.
۲. در همه حال تلاش کرده‌ایم ترجمه با اصل منطبق باشد. ولی برخی از عبارات و یا واژه‌ها در متن اصلی دقیقاً قابل فهم نبودند و یا برای فارسی‌زبانان نامأتوس بودند. بهتر دیدیم چنین مواردی را با نشانه * به صورت زیرنویس در همان صفحه توضیح دهیم، که گاه‌آ اصل عبارت انگلیسی آنها را آورده‌ایم، که همه این موارد را با امضاء اختصاری (پویندگان...) مشخص کرده‌ایم.

همچنین اصطلاحات، عبارات، وقایع و یا اسمائی ؑ که به نظر می‌رسید در متن کتاب و نیز برای خواننده دارای اهمیت باشند، با توضیحات کافی - که عموماً با تحقیق و تفحص همراه بوده‌اند - در پایان ترجمه آمده‌اند.

در تحقیقات خود درخصوص برخی از مطالب و اصطلاحات مندرج در متن اصلی، به کتب، مقالات و مطالبی برخور迪م، که تعدادی از آنها بسیار ارزشمند و جالب بودند. ما به ناچار خلاصه‌ای از این گونه مطالب را در این توضیحات آورده‌ایم و برای علاقمندان، نشانی این منابع را مشخص کرده‌ایم.

۳. همان‌طور که یادآور شدیم، نویسنده این اثر، پال آوریچ، خود ۱۰۲ مورد زیرنویس در متن اصلی مشخص نموده (که ما آنها را با اعداد انگلیسی نشان داده‌ایم)، ولی ناشرین آن، در پایان متن با یک توضیح کوتاه، مجموعه توضیحات مربوطه را حذف کرده بودند، و ما با همه‌کوششی که برای بدست - آوردن متن این توضیحات به عمل آورده‌یم، متاسفانه تاکنون هیچ اثری از آن نیافرته‌ایم. ضمناً بسیاری از اعداد این ۱۰۲ مورد نیز (مانند شماره‌های ۱، ۲۰، ۲۸، ۴۵، ۶۲) در متن این نوشته وجود نداشت و همچنین به جای شماره ۵۸ اشتباهآ عدد ۵۹ و به جای شماره ۸۳ عدد ۸۱ چاپ شده بودند.

۴. آنچه را که نویسنده نتیجه تحقیقات خود را بدون اظهار نظر خویش تحریر نموده، به عنوان یک محقق، جایگاه ویژه‌ای را دارد. اما آنچاکه مسائل را با دیدگاه خود سنجیده و اعمال نظر کرده، ارزش کار خود را پایین آورده است. ما به منظور امانت‌داری در متن اصلی، ضمن ارائه بی‌کم و کاست این نظرات، در بخش توضیحات، اشارات لازم را ارائه کرده‌ایم.

پویندگان تجارب تاریخی - طبقاتی کارگران



پال آوریچ

زندگینامه نویسنده:

پال آوریچ در ۴ اوت ۱۹۳۱ در یک خانواده یهودی روسی‌الأصل از منطقه اویدیسه در آمریکا به دنیا آمد. وی پس از دیدار نیکیتا خروشچف از آمریکا در سال ۱۹۵۹ از طریق طرح مبادله دانشجو بین دو کشور به روسیه سفر نمود. پال اویلین کار خود را به عنوان تر دانشگاهی خود به نام انقلاب روسیه و کمیته‌های کارخانه در آن کشور شروع کرد.

کار بر روی این تزها چشم پال را به تاریخ نانوشتۀ کارگران روسیه باز کرد. پس از بازگشت از روسیه در سال ۱۹۶۷ کتاب آنارشیست‌های روسیه را به سرانجام رساند. همین کتاب و کار تحقیقی عمیق راه را برای قیام کرونشتات هموار نمود. وی در سال ۱۹۷۰ کتاب قیام کرونشتات را به چاپ رساند.

پال در جریان کار تحقیقی، بارها و بارها برای دستیابی به اسناد و مدارک دست اول و واقعی از کار بازماند. علاقه وافر وی

به قول خود به تاریخ شکست خورده‌گان^{*}، انگیزهٔ وی را برای دست یافتن به تاریخ واقعی صد چندان کرد. وی برای شناخت عمیق روسیه و سنت‌ها و ویژگی‌های خاص طبقات آن کشور کار سنگینی را بر روی تاریخ دویست ساله روسیه شروع کرد. حاصل نتیجهٔ این تلاش‌ها منجر به کتاب میراث انقلابی انقلابیون روسیه گردید، که آن کتاب را تحت عنوان میراث انقلابی بین سال‌های ۱۶۰۰-۱۸۰۰ به چاپ رساند. در ادامهٔ این تحقیقات، کتاب آنارشیست‌ها در انقلاب روسیه را در سال ۱۹۷۳ آماده نمود. پال در سال ۱۹۸۴ شاهکار خود را به نام فاجعهٔ هیمارکت^{**} آماده کرد. در سال ۱۹۸۸ کتاب تصاویر آنارشیست‌ها را زیر چاپ برد. بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ کتاب آنارشیست‌ایتالیایی نمود، که در بیدادگاه نظام سرمایه در آمریکا – که به خاطر جرایم واهی به صندلی الکتریکی سپرده شدند – کرد. پال نهایتاً سال ۱۹۹۶ کتاب صدای آنارشیست‌ها را به اتمام رساند.

در بارهٔ کار پال آوریج به‌طور موجز می‌توان گفت: این انسان علیرغم داشتن پست دانشگاهی، با تواضع تمام و امانت‌داری کامل تلاش کرد صدا و حقایق عمدتاً مدفون شده در زیر خاک و خروارها

* کارگران یک شورش (پاریس) و یک قیام (اکتبر) کرده‌اند، نه انقلاب؛ که شکست خورده باشند. (پویندگان...).

** هیمارکت به اعتراضات و تظاهرات کارگران در سال ۱۸۸۶ اشاره دارد. در ادامهٔ اعتراضات کارگری در آن سال، روز ۴ مه بمبی در میان جمعیت منفجر شد، که به کشته شدن ۷ مزدور نگهبان سرمایه (پلیس) و ۴ غیرنظامی منجر گردید. سرمایه‌شخصیت یافتهٔ آمریکا از این فرصت استفاده نموده و به دستگیری کارگران جدی و رادیکال پرداختند. از هشت نفر کارگر آنارشیست کمونیست، ۷ نفر به مرگ محکوم شدند و نفر بعدی به ۱۵ سال زندان محکوم گردید. یکی از کارگران جوان قبل از اجرای حکم دست به خودکشی زد. (پویندگان...).

تحریف و دروغ را در برابر خوانندگان خود قرار دهد. برای مثال اگر مکاتب متأثر از مارکسیسم در قالب‌هایی چون لینینیسم، استالینیسم، تروتسکیسم سال‌ها قیام کرونشتات را به عنوان حرکتی ضدانقلابی به جهانیان معرفی کرده بودند، کار آوریج در صفوں این جعل‌کنندگان تاریخ چنان آشفتگی ایجاد کرد که اکثر مریدان این مکاتب دست به عقب‌نشینی زدند. پال در همه کارهای تحقیقی خود شرافت و صداقت خود را بهوضوح به نمایش گذاشت تا جایی که بعد‌ها حتی مخالفینش برای اثبات ادعاهای خود از تحقیقات وی استفاده کردند.

پال آوریج در سن ۷۴ سالگی پس از یک عمر تلاش و کار تحقیقی ارزشمند، روز ۱۶ فوریه سال ۲۰۰۶ چشم از جهان فروبست.

(این بخش از زندگینامه با تلخیصی از اطلاعات ویکی‌پدیا و سایت آنارشیست-کمونیست‌های انگلیسی نوشته شده است.) همان‌طور که مشاهده می‌کنیم این معرفی کوتاه نمی‌تواند همه مراحل و جوانب زندگی نویسنده را انعکاس دهد. ما قبل از اینکه به آثار بجامانده از آوریج اشاره کنیم، لازم دیدیم که گوشه‌هایی از زندگی جوانی وی را مختصراً بازگویی کنیم.

علاقه‌مندی پال به تاریخ روسیه دو علت داشت: اولًا وی در یک خانواده روسی به دنیا آمده بود و ثانیاً در جریان جنگ کره، برای تکمیل زبان روسی به دانشگاه سیراکوس فرستاده شده بود. آوریج با شروع جنگ کره، مدتی به عنوان مأموریت به آلمان فرستاده شد. ما تلاش کردیم مدت زمان خدمت وی را در ارتش مشخص کنیم، اما در این زمینه به اطلاعات دقیقی دست پیدا نکردیم. آنچه که مشخص است این مأموریت نمی‌تواند بیش از

سه سال باشد؛ زیرا جنگ کره از ۲۵ ژوئن ۱۹۵۰ شروع و در ژوئیه ۱۹۵۳ خاتمه یافت.

آریج پس از دریافت دکترا در رشته مطالعات شوروی در سال ۱۹۶۱ به عنوان استاد دانشگاه در دانشکده کوئین شروع به کار کرد و در سال ۱۹۸۲ بازنشسته گردید.
(این قسمت از اطلاعات را از نوشته یکی از همکاران وی به نام ویویان گرودر اخذ کرده‌ایم.)

آثار پال آرویچ به ترتیب تاریخ نگارش عبارتند از:

آنارشیست‌های روسیه (۱۹۶۷)

کرونشتات ۱۹۲۱ (۱۹۷۰)

آنارشیست‌ها در انقلاب روسیه (۱۹۷۳)

یک آنارشیست آمریکایی: زندگی ولتایرین د کلیر (۱۹۷۸)

جنیش مدرسه مدرن: آنارشیسم و آموزش در ایالات متحده

(۱۹۸۰)

تراژدی هیمارکت (۱۹۸۴)

تصاویر آنارشیست (۱۹۸۸)

ساکو و وائزتی، سابقه آنارشیست (۱۹۹۱)

صداهای آنارشیست: تاریخ شفاهی آنارشیسم در آمریکا

(۱۹۹۵)

ساشا و اما: حوادث آنارشیستی آلکساندر برکمن و اما گلدمن

(۲۰۱۲) - کار مشترک با کرین آریج.



گابریل میاسنیکوف

اپوزیسیون بلشویکی علیه لنین: میاسنیکوف و گروه کارگران

در طول سال‌های لنین در قدرت، از اکتبر ۱۹۱۷ تا مرگش در ژانویه ۱۹۲۴، گروه‌هایی در درون حزب کمونیست شکل گرفتند که سانترالیسم دموکراتیک^(۱) و اپوزیسیون کارگری^(۲) شناخته شده‌ترین آنها بودند، که رهبری بلشویکی را به خاطر ترک اصول انقلاب مورد انتقاد قرار دادند.

انقلاب، به گونه‌ای که لنین در کتاب دولت و انقلاب و سایر آثارش طرح کرده بود، می‌باشد دولت بوروکراتیک متمرکز را منهدم و به جای آن نظم اجتماعی نوینی را بر اساس مدل کمون پاریس در ۱۸۷۱ جایگزین سازد، که در آن دموکراسی مستقیم کارگران متحقق خواهد شد. بر مبنای نگرش لنین، خصیصه اساسی این "دولت کمونی" لغو اتوریته بوروکراتیک دولت بود. کارگران از طریق سازمان‌های خود [بدون رهبر] – که شوراهای بهترین نمونه آنهاست – دولت را اداره خواهند کرد. کنترل کارگران، از مجرای کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌های کارگری به همین نحو انجام وظیفه خواهند کرد، و یک سیستم دموکراسی صنعتی^(۳) و خودگردانی – که در آن توده‌ها سرنوشت خود را خود شکل خواهند داد – جایگزین مالکیت خصوصی و مدیریت [بورژوازی] خواهد شد. لنین تصدیق می‌کرد

که اشتباهاتی رخ خواهد داد، ولی کارگران به تجربه خواهند آموخت. او اعلام نمود که: "مهمنترین چیز، القاکردن در توده‌های سرکوب شده و کارگران، اعتماد به قدرت خودشان است."

دید لنین قبل از انقلاب چنین بود. اما یک مرتبه در قدرت، او چیزها را از منظر متفاوت دید. یک شب، همان طور که بود، بلشویک‌ها از یک حزب انقلابی به یک حزب حاکم مبدل شدند؛ از سازمانی که عمل خودآنگیخته علیه نهادهای موجود را تشویق می‌کرد، خود به سازمان دربرگیرنده این نهادها تبدیل شد. علاوه بر این، با گذشت زمان، آنها با مشکلات عدیدهای نظیر جنگ داخلی، ویرانی اقتصادی، افزایش نارضایی عمومی و فرسودگی فیزیکی کامل مواجه گردیدند، که بقاء شان را تهدید می‌کرد. لنین و کمیته مرکزی با تأخیر در صدد حل مشکلاتی برآمده ای دور آنها تلنبار شده بودند. در این پروسه [روند]، تئوری‌های تعدل یا ترک، اصول مورد سازش [قرارگرفته] لنین یا کنار گذاشته شدند. حفظ قدرت، همه اهداف دیگر را از تکامل بازداشت. حزب اپوزیسیون و انقلاب، به حزب دیسیپلین و نظام تبدیل شده بود.^۲



تحت فشارهای فزاینده، رهبری بلشویک موضع دیکتاتوری فزاینده‌ای در پیش گرفت. یک به یک، اهداف دموکراتی پرولتری ۱۹۱۷، برابری اجتماعی و خودمدیریتی کارگران، کنار گذاشته شدند. نهادهای جامعه جدید از نو در تمرکز قدرت قالب زده شد و یک ساختمان جدید بوروکراتیک همراه با فساد و تشریفات اداری به وجود آمد. در دولت و حزب، در صنعت و ارتش، سلسه مراتب و امتیاز [حق ویژه] احیا شد. برای مدیریت جمعی کارخانه‌ها، لنین مدیریت تک نفره و دیسیپلین شدید کار را جایگزین ساخت [فوردیسم و تایلوریسم]. او پرداخت حقوق بالاتر به متخصصین و

مدیران را همراه با نرخ‌های قطعه‌کاری و سایر آشکال متروک سرمایه‌داری، دوباره برقرار کرد. شوراهما، اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه به ابزارهای ماشین دولتی تبدیل شدند. اتوریته و قدرت به طور فزاینده‌ای در دستان الیت حزبی [انخبگان حزبی] تمرکز یافت.

چنین سیاست‌هایی نمی‌توانست با مخالفت مواجه نشود. آنها [اقدامات و سیاست‌ها] چه ربطی به اهداف اصلی انقلاب داشتند؟ آیا برای چنین وضعیتی انقلاب شده بود؟

مسائلی از این دست تعداد زیادی از بلشویک‌های مصمم را رنجاند. مخالفین در جناح چپ حزب، که نمی‌توانستند خاموش بمانند، صدای خود



گابریل میاسنیکوف

را در مخالفت بلند کردند. در میان آنان، یک کارگر فلزکار به نام گابریل میاسنیکوف از منطقه اورال و بلشویکی از سال ۱۹۰۶ بود. او یکی از پرسروصد اترین مخالفین اولیه، و همچنین یکی از گمنام‌ترین افراد است. وی از همان ابتدای دهه ۱۹۲۰ به عنوان منقد سیاست‌های لینین و با طرح پراهمیت ترین سؤالات، با بر جستگی درخشید. چه کسی باید تصمیم بگیرد که چه چیزی در جهت منافع کارگران است؟ چه

روش‌هایی در حل اختلافات بین انقلابیون مجاز است؟ در چه نقطه‌ای نقد صادقانه از مقامات حزبی "ارتداد" یا نافرمانی محسوب می‌شود؟ میاسنیکوف زمانی که شاهد مسدودشدن راه عمیق‌ترین آرزوهای انقلابی خود شد، به یک منتقد نافذ و صریح دیکتاتوری حزب تبدیل گردید و به خطری اشاره کرد که نتایج کامل آن هنوز ظاهر نشده بود.

انتقادات میاسنیکوف به کانون تند منازعه و جَدَل تبدیل شد. این انتقادات در کنگره یازده و دوازده وسیعاً بروز یافت و مورد حمله همه رهبران بر جستهٔ حزب و از همه بیشتر لینین قرار گرفت. این مشاجرات، به علاوه، انعکاس بین‌المللی داشت، "کمونیست بین‌الملل" [کمینترن] و همچنین احزاب و سازمان‌های خارجی را درگیر ساخت.^۳ بنابراین میاسنیکوف، شایستهٔ توجه بیشتری از آن است که تاکنون مورخین غربی بدان داشته‌اند.^۴

هدف مقاله حاضر نه تنها بازگویی داستان وی در جزئیات مربوط به آن؛ بلکه همچنین ارتباط دادن آن به موضوعات وسیع‌تر حول مسئلهٔ ظهور دیکتاتوری بلشویکی است. حقیقت این است که میاسنیکوف در گالری نقاشی انقلاب چهره‌ای فرعی و ثانوی بود، با وجود این، او انسانی شجاع و جالب بود و به همین خاطر شایستگی آن را دارد که بهتر شناسانده شود. او بر مجادله برسر معنای سوسیالیسم، یک صدای قدر تمدن پرولتری افزود. اما آنچه که به داستان وی تلخی ویژه‌ای می‌بخشد اینست که او یک انقلابی مصمم، بلشویکی قدیمی است که ایده‌آل‌های اکتبر را گرامی می‌داشت، ولی اینک فقط شاهد سازش‌ها و نابودی آن شده بود. شکست وی به یک معنی، حاکی از شکست خودِ انقلاب بود.

سال‌های اوّلیه زندگی میاسنیکوف کمتر شناخته شده است. او در سال ۱۸۸۹ در اورال، که سنت مبارزه جویانه طبقه کارگر در آن به قرن هیجدهم برمی‌گردد، به دنیا آمد. او که خود خلق و خوی مبارزه جویانه‌ای داشت، در انقلاب ۱۹۰۵ نقش فعالی ایفا نمود.^۵ وی هنوز تنها ۱۶ سال داشت، که به شکل‌گیری شورای کارگران در کارخانه بزرگ تولید فلزات موتوفیلیخا (Motovilikha)، جایی که خودش کار می‌کرد، کمک کرد. این

کارخانه در روستایی در کنار رودخانه کاما در چند مایلی بالای پرم^(۴) قرار داشت.^۶ سال بعد، وی به حزب بلشویک ملحق گردید. مدت کوتاهی پس از آن، دستگیر، زندانی و به سیبری تبعید گردید؛ جایی که هفت سال و نیم از زندگی خود را در شرایط سخت اردوگاه کار گذراند.^۷ میاسنیکوف در سیبری نشان داد که زندانی سرکش و مقاومی است. او به خاطر عدم اطاعت از مقررات زندان مورد تنبیه بدنی قرار گرفت، بیست و پنج روز دست به اعتصاب غذا زد و بیش از سه بار از سیبری گریخت. وی هر بار پس از فرار به تشکیلات مخفی بلشویک‌ها می‌پیوست. جای تعجب نیست که او به خاطر مقاومت و فداکاری، اعتباری کسب کردا شجاع، مصمم، تسلیم‌ناپذیر، انسان عشق و اشتیاق، دارای نیرویی توفانی – او پیش از این، این خصیصه‌های ویژه را نشان داده بود – خصیصه‌هایی که سبب آشتی ناپذیری وی علیه سلسله‌مراتب حزبی گردید. او انسانی والا منش، مستقل، سرسخت، مرغ توفان مبارزه جویی انقلابی، مردی با ریش و مویی بلند و دیدگانی نافذ، ترکیب بدیعی از ویژگی‌های یک فعال کارگری سرسخت با خصوصیات انسانی رمانیک و رؤیایی بود.* آدمی در می‌ماند چگونه فردی باروحتیات پیشاهنگی باورمند همچون شلیاپنیکوف (Shliapnikov)^(۵) از اپوزیسیون کارگری بازمینه‌ای انشعاب‌گرانه (جدا ای از هرگونه میل انحرافی) گرایش به دیدن مسائل اجتماعی و سیاسی از زاویه قطعیت‌های اخلاقی دارد. وی [میاسنیکوف] تا پایان



آ. شلیاپنیکوف

* He was high-minded, independent, implacable, a stormy petrel of revolutionary militancy who, with his long hair and beard and piercing eyes, combined the qualities of a tough labor activist with those of a visionary and romantic.

عمر گرایش بنیادگرایانه فرقه‌ای^(۶) خود را بارد هرگونه تحریف اندیشه‌های انقلابی حفظ کرد.^۸

میاسنیکوف پس از بازگشت از تبعید، به فعالیت‌های زیرزمینی خود ادامه داد. با سقوط حکومت مطلقه در فوریه ۱۹۱۷، او خود را در گیر فعالیت انقلابی در منطقه زادگاهش کرد. وی با ایجاد کمیته کارگری در موتورولیخا در شورای پرم و سازمان محلی بلشویک‌ها، به فعالیت خود ادامه داد. در اکتبر ۱۹۱۷ او در به دست گرفتن قدرت از سوی بلشویک‌ها در منطقه اورال شرکت نمود. سه ماه بعد، در ژانویه ۱۹۱۸، او به عنوان نماینده از ایالت پرم، به کنگره سوم شوراهای فرستاده شد^۹; کنگره‌ای که در آن انحلال مجلس مؤسسان تصویب شد. کمی بعد از این، او لین جدایی شناخته شده وی از لینین اتفاق افتاد. او با "فراکسیون کمونیست‌های چپ" متعدد شد و با معاهده برست لیتووفسک (Brest-Litovsk)^(۷) مخالفت نمود. در مه ۱۹۱۸ در جریان کنفرانس شهری در پرم، میاسنیکوف علیه این معاهده صحبت کرد. او بر این باور بود که انقلاب اروپایی^(۸) نزدیک است و بدون آن رژیم بلشویکی قادر به ادامه حیات نیست. او از "جنگ انقلابی" طرفداری نمود؛ جنگی که پرولتاریای غرب را به حرکت در آورده، نابودی نهایی سرمایه‌داری را سبب خواهد شد.¹⁰

میاسنیکوف در طول جنگ داخلی در تابستان ۱۹۱۸- زمانی که شدت‌گیری جنگ داخلی به تضعیف کمونیست‌های چپ و اعاده اتحاد در درون حزب منجر گردید - از لینین حمایت نمود. اکنون وی عضوی از شورای منطقه‌ای اورال، به خاطر نقشش در تسویه خانواده امپراتوری، انگشت‌نما گردید. او شخصاً مسئول قتل میخاییل، برادر جوان تزار بود،

که به پِرم تبعید شده بود. شب ۱۲-۱۳ ژوئیه ۱۹۱۸، گروهی از کارگران به رهبری میاسنیکوف با دردست داشتن اوراق جعلی شعبه ایالتی چکا^(۹)، وارد آپارتمان میخاییل شدند. آنها شاهزاده را از خواب بیدار، و همراه منشی انگلیسی اش نیکولاوس جانسون (Nicholas Johnson) به کارخانه موتورویلیخا برده، تیرباران کردند.^{۱۱}



اینکه میاسنیکوف این ترور^{*} را به ابتکار خود انجام داد یا دستورات مقامات بالاتر را اجرا کرد، روشن نیست. ورا کونوخووا (Vera Kornoukhova)^{**} منشی کمیته حزب بلشویک پِرم بعد ها شهادت داد که میاسنیکوف آدمی تشنۀ به خون و خشمگین بود و نه روی هم رفته معقول و معتدل. او اشاره به این داشت که خود میاسنیکوف به تنها می مسئول این ترور بوده است.¹² اما با این حال حقیقت این است که به محض انجام این ترور، میاسنیکوف به مسکو رفته، مستقیماً به لنین گزارش داد. این امر نشان می دهد که وی تحت فرمان عمل نموده است. باید افزود که چهار روز بعد، تزار و خانواده اش به دستور بلشویک ها،

* قتل، ترور). (پویندگان...)

** داشتن شهرت یا نام فامیلی در روسیه به صد سال گذشته برمی گردد. برای اولین بار در سال ۱۸۹۷ در روسیه از جمعیت این کشور آمار گرفته شد. ریشه اسامی مردم روسیه از دو منبع گرفته شده است. یکی از این منابع، کلیسا ای ارتدوکس است که اغلب ریشه یونانی دارد و دوّمی اسامی قبل از مسیحیت. اسم جنس مذکور به «اوّف» ختم می شود و اسم مؤنث به «اوّا». روس ها معمولاً سه اسم دارند: ۱- اسم اصلی، که والدین به فرزندان خود می دهند، ۲- اسم دوّم، که از نام پدر ناشی می شود و ۳- اسم سوم، که تا حدودی متغیر است، در مواردی از نام جد و حتی اجداد دور تر گرفته می شود. بعضاً قسمت سوم نام از اسامی محل، نواحی و گاهآ از مشاغل قدیمی خانواده گرفته می شود. نام سوم تا حدودی در کشورهای انگلیسی زبان نیز رایج است. (پویندگان...)

در شهر اکاترینبرگ (Ekaterinburg) اورال تیرباران شدند.

میاسنیکوف در طول جنگ داخلی، یک بلشویک و فادار باقی ماند. حدود ۱۹۲۰ وی رئیس کمیته حزبی ایالت پرم بود، که در آن رهبری بخش تبلیغات را بر عهده داشت. در سپتامبر همان سال او نماینده حزب در کنفرانس نهم حزب بود. این کنفرانس در مسکو برگزار گردید و میاسنیکوف در آن در رابطه با تبلیغات درون حزبی صحبت کرد.¹³ او مانند چند نماینده دیگر در کنفرانس از رهبری حزب انتقاد ننمود. با وجود این، او با عدم رغبت [نسبت به رهبری] می‌جوشید [از درون]. او عمیقاً از گرایشات نخبه‌گرایانه در درون حزب نگران شد، حرکت آرام به‌سوی اقتدار‌گرایی و حاکمیت الیت، پروسه‌ای که شدیداً به‌وسیله جنگ داخلی تسریع یافت. او از تمرکز روزافزون قدرت در دستان کمیته مرکزی، جدایی رهبری از توده‌ها و سرکوب ابتکار محلی و بحث و جدل (دورن حزبی) وحشت زده شد. به کارگیری دیسیپلین کار در کارخانه‌ها همراه با ترفیع متخصصین فنی به موقعیت‌های اتوریته و جایگزینی کنترل کارگری با مدیریت تک‌نفره و اداره بوروکراتیک به همان اندازه وی را ناراحت ساخت. با این حال، صدای اعتراضش را به‌طور علنی بلند نکرد.

برای میاسنیکوف همه‌این‌ها نمایانگر نقض آشکار و عده‌های بلشویک و تسلیم پیروزی‌های اکتبر بود. او در شگفت بود که با احیای سلسه مراتب و دیسیپلین، کارگران به چه چیزی دست یافته‌اند؟! در حالی که دشمن طبقاتی مجدداً کارخانه‌ها را اداره می‌کند، "قدرت کارگری" چه معنی دارد؟¹⁴

میاسنیکوف انسان تیزی بود. او نمی‌توانست خود را با ترک اصول

دموکراسی پرولتیری – که در ۱۹۱۷ اعلام شده بود – هماهنگ سازد. او با جان‌ودل به انقلاب باور داشت. بنا به درک میاسنیکوف، هدف مرکزی و اساسی انقلاب لغو آشکال مختلف استثمار سرمایه‌داری و درنتیجه آزاد-ساختن اندیشه‌های کارگران و ایجاد شرایط برای احترام و وقار و برابری آنها بود. برای میاسنیکوف مسیری که اکنون لنین شروع کرده بود، نه ضروری بود و نه مناسب.

کمی بعد از کنفرانس نهم حزب، میاسنیکوف اعتراض خود را شروع کرد. بعد از بازگشت به اورال، او علناً و با صدای بلند علیه کلیت گرایش سیاست بلشویکی و انحراف آن از خط ۱۹۱۷ به اعتراض پرداخت. او به عروج بوروکراتیسم در حزب، خودکامگی، بالادستی مقامات حزبی، و افزایش تعداد غیرکارگران در صفوف حزب در موقعیت‌های قدرت تازیانه زد. او با هرگونه سازش با نظم کهن و حفظ اشکال و شیوه‌های سرمایه-داری مخالفت نمود.

میاسنیکوف تلاش نمود حزب را به مسیر اصلی خود بازگرداند. هیچ چیز کمتر از روییدن کامل نظم بورژوازی، نابرابری، بی‌عدالتی، انقیاد و تنزل کارگران، نمی‌توانست عطش وی را برای قرن حاضر ارضاء کند. او خواستار به رسمیت‌شناسی برنامه ضد بوروکراتیک ۱۹۱۷، برابری، و انترناسیونالیسم شد؛ همان‌طور که لنین خود در کتاب دولت و انقلاب طرح کرده بود. پیش‌روی بهسوی سوسیالیسم بستگی به دموکراسی درون‌حزبی، خودمختاری بیشتر محلی و ابتكار توده‌ای و اعاده قدرت به شوراهای دارد. پیش‌روی بهسوی سوسیالیسم بستگی به شرکت طبقه کارگر، غیرکمونیست‌ها و همچنین کمونیست‌ها در همه سطوح زندگی سیاسی و اقتصادی دارد.

بیشتر مسائلی که میاسنیکوف خاطرنشان می‌ساخت قبلًاً توسط

سانترالیسم دموکراتیک‌ها و اپوزیسیون کارگری مطرح شده بود. او با این دسته از مخالفین، در چشم‌انداز جناح چپ آرمان‌گرایی، در نارضایی مشترک با سیاست‌های رهبری بلشویکی، در نفرت مشترک علیه کل برنامه استبدادی –که رژیم تحت هدایت لنین اقتباس کرده بود– دیدگاه‌های مشترک داشت. با همه این‌ها، میاسنیکوف راه خود را پی‌گرفت. علیرغم اتهامات بعدی و منتبه کردن وی به "عضو فعال" اپوزیسیون کارگری^{۱۵}، او تنها ارتباط زودگذری با این گروه داشت.^{۱۶} در آن زمان، میاسنیکوف، یک تنہ مخالف ماند. او همیشه در دیدگاه‌هایش مستقل بود. او هم با سانترالیست دموکراتیک‌ها و هم با اپوزیسیون کارگری، بر روی نکات مهم اختلاف داشت و از آنها در طبیعت گستردۀ حملات خود علیه سلسله مراتب حزبی فراتر رفت. او یکی از محدود بلشویک‌هایی بود که در آن زمان به حمایت از دهقانان و خصوصاً عناصر فقیر آنها پرداخت. او خواهان ایجاد اتحادیه دهقانان شد و به همین خاطر متهم به طرفداری از سوسیالیست‌های انقلابی^{۱۷} گردید. به علاوه، در جریان مباحثات مربوط به اتحادیه‌ها، او به هیچ‌کدام از پلاتفرم‌های رقیب و خصوصاً لنین و طرفداران وی –که شلیاپنیکوف اشتباهاً بدان ملحق شد – نپیوست.^{۱۸} برای میاسنیکوف، بر عکس، با وجود شوراهای اتحادیه‌ها مفید بودن خود را از دست داده بودند. وی استدلال کرد که شوراهای با رگه سندیکالیستی، انقلابی‌تر از نهادهای رفرمیستی هستند. برخلاف اتحادیه‌ها، آنها تنها یک یا بخشی از پرولتاریا، این یا آن پیشه یا شغل را در بر نمی‌گیرند، بلکه "همه کارگران" را در خطوط تولید به جای حرفة در بر می‌گیرند. میاسنیکوف اصرار ورزید که اتحادیه‌های کارگری همراه با شوراهای اقتصاد ملی –که با بوروکراتیسم و کاغذبازی گیج و سردرگم شده‌اند– باید بی‌صرف گردند. او گفت که مدیریت صنعت، باید به شورای کارگران

واگذار گردد.¹⁹

اظهار عقیده غیر ارتدوکسی میاسنیکوف خشم مقامات حزب را برآنگیخت. بنا به دستور کمیته مرکزی، او از اورال به پتروگراد انتقال داده شد (همان طور که خود می‌گوید، برای تصحیح نظراتش تبعید شد) تا تحت مراقبت قرار گیرد. این امر در پائیز سال ۱۹۲۰ اتفاق افتاد.

جنگ داخلی با پیروزی به پایان رسیده بود و حال و هوای پایتخت قدیمی، حالت جشن و سرور داشت. با این حال، یک نگاه دقیق‌تر، نارضایی گسترده را آشکار می‌ساخت. همان طور که میاسنیکوف ذکر کرده است: "پتروگراد سرخ" یک "روستای پوتمنکین" ("Potemkin village")^(۱۰) بود. پشت‌نمای خارجی پیروزی، بحرانی جدی نمایان بود. نفوذ بلشویک‌ها در میان کارگران به سرعت کاهش می‌یافت. در درون حزب، پارتی بازی و فساد شایع بود. هتل آستوریا-جایی که اغلب مقامات بالا زندگی می‌کردند- صحنه عیاشی بود، در حالی که شهروندان عادی بدون دسترسی به احتیاجات ساده به سر می‌بردند. تعلق داشتن به یک واحد حزبی، راهی برای دست-یابی به غذا بود. میاسنیکوف دریافت که همکارانش نه "نان جمع کن‌ها" [نان آورها]، بلکه "نان خورها" هستند و "کمونیسم" نوع جدیدی در حال ظهر است، بله بله گویان، چاپلوسان و کاریریست^{*}‌هایی که "می‌دانند چگونه مافوق خود را خشنود سازند."²¹

ابتدا میاسنیکوف در اعتراض تردید نشان داد. اماً مجدداً شروع به اعتراض کرد. زینوویف (Zinoviev)، رئیس حزبی پتروگراد، با تهدید به مقابله پرداخت. در یک جا، زینوویف به میاسنیکوف اخطار کرد که: دست از اعتراض بردار، و گرنه "ما تو را از حزب اخراج خواهیم کرد، شما یا یک

* کاریریست‌ها کسانی هستند که به منظور حفظ شغل و مقام خود به هر کثافتی از جمله رقابت، تملق از رؤسا، جاسوسی علیه همکاران خود متولّ می‌شوند. (پویندگان...)

اس.ار^(۱) و یا آدم مریضی هستید.^(۲)

اما میاسنیکوف دست از اعتراض برنداشت. مبارزه طولانی وی علیه نظم تزاری، طعم آزادی بیان را به وی - حتی به قیمت قربانی کردن دیسیپلین حزبی - چشانده بود. او سرکوب انتقاد را توسط کمیته مرکزی رقت آور می‌دانست.

او شکایت کرد که کمونیست‌ها یی که جرأت نظر مستقل داشتند، مرتد و ضدانقلاب محسوب شدند. به آنها گفته شد: "آیا شما فکر می‌کنید از ایلیچ عاقل‌تر هستید؟!"^(۳)

میاسنیکوف علیرغم اخطارهای مکرر، دست از اعتراض برنداشت. صداهای ناراضی دیگری نیز به صدای وی ملحق شدند. اوایل سال ۱۹۲۱ طبقه کارگر در پتروگراد در حال جوش و خروش بود. در ماه فوریه، کارخانه به دنبال کارخانه به اعتصاب می‌پیوست و سخنگویان حزب اغلب از حضور در جلسات بازداشت می‌شدند.

در اوآخر ماه، شهر در شرف یک اعتصاب عمومی بود. در ماه مارس ۱۹۲۱ طغیان کرونشتات (Kronstadt)^(۴) به وقوع پیوست. میاسنیکوف عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفت. برخلاف سانترالیسم دموکراتیک‌ها و اپوزیسیون کارگری، او حاضر نشد شورشیان را محکوم کند. اگر از او می‌خواستند در سرکوب کرونشتات شرکت کند، وی از این کار سربازمی‌زد. میاسنیکوف اعلام نمود اگر کسی جرأت کند به دفاع از اعتقاد خود بپردازد، این کار قیام علیه حزب تلقی می‌شود. این شخص، خود پرست یا بدتر از آن ضد انقلاب، منشویک و یا یک اس.ار نامیده می‌شود. در مورد کرونشتات هم مسئله همین طور بود. همه چیز زیبا و آرام بود، سپس ناگهان ضربه‌ای فرود می‌آید: "کرونشتات چیست؟ چند صد کمونیست در حال جنگیدن با ما هستند."! این به چه معناست؟ در حالی که محافل

حاکم زبان مشترکی با توده‌های غیرحزبی و حتی کمونیست‌های درون حزب ندارند، چه کسی در این مورد باید مورد ملامت قرار گیرد؟ آنها تا آن حد همدیگر را درک نمی‌کردند، که دست به اسلحه برداشتند. این یعنی چه؟ این آستانه پر تگاه است.²⁴

به طور قطع آوردن میاسنیکوف به پتروگراد اشتباه بوده است. کمیته مرکزی با تشخیص اشتباه خود، دستور بازگشت‌وی را به اورال صادر کرد. میاسنیکوف اطاعت کرد، اما به دنبال بازگشت به منطقه بومی خود، تحریکات خود را از سرگرفت و لانه زنبور در سازمان حزبی محلی را به جنب و جوش انداخت. در ماه مه ۱۹۲۱، او با نوشتن یادداشتی به کمیته مرکزی مبنی بر اصلاح عمیق حزب، جنجال بزرگی برپا کرد. در این یادداشت وی ضمن اعلام جرم کوبنده علیه کمیته مرکزی و تئوری‌ها و روش‌های آن، خواهان لغو حکم اعدام، انحلال آشکال سازمانی بوروکراتیک و انتقال اداره صنعت به شورای تولیدکنندگان شد. او اصول انقلابی را در مقابل مصلحت‌های مورد تأیید کمیته مرکزی قرار داد.²⁵

بر جسته ترین خواست این یادداشت، آزادی نامحدود مطبوعات بود. میاسنیکوف با نقد کنگره‌ده به خاطر خفه کردن مناظرة درون حزبی، خواهان آزادی مطبوعات برای همه شد. "از سلطنت طلب‌ها تا آنارشیست‌ها"، به گونه‌ای که او در نظر داشت²⁶؛ عبارتی که در جریان پلمیک‌های بعدی طنین انداخت.

میاسنیکوف تنها بلشویکی بود که چنین چیزی را طلب می‌کرد. او آزادی مطبوعات را تنها وسیله محدود ساختن گرایشات شیادانه قدرت و حفظ صداقت و جوابگویی در درون حزب می‌دید. او تشخیص داد که زمانی که صدای انتقادی به سکوت و ادار شوند، هیچ دولتی نمی‌تواند

جلو اشتباه و فساد را بگیرد.²⁷

در اورال، میاسنیکوف برای انتقال ایده‌های خود به کارگران کمپین قدرتمندی را پیش برد. وی بارها و بارها علیه رفتار مستبدانه مقامات حزبی و رشد روزآفرون تمرکز قدرت در مرکز [کمیته مرکزی] سخن گفت. برای جلوگیری از بدترشدن شرایط، او خواستار احیای فوری دموکراسی در درون حزب و آزادی عمل بیشتر برای شوراهای شد. او اخطار نمود که جایگزینی ماشین حزبی همراه با گرایش به تمرکز در درون حزب به جای شوراهای خطری برای تحقق سوسیالیسم خواهد بود.

انتقادات میاسنیکوف در درون سازمان حزبی اورال، آتش به پا کرد. او با شخصیتی جذاب و صداقتی آشکار، دیگ‌های جوشان نارضایی پرولتری را در پُرم و موتوبولیخا به سوی خود جذب نمود. مقامات محلی بلشویک احساس خطر کردند. در ماه مه ۱۹۲۱، کمی بعد از فرستادن یادداشت خود به کمیته مرکزی، کمیته ایالتی پُرم مانع تبلیغ دیدگاه‌های وی در جلسات حزبی شد. اما میاسنیکوف بازنایستاد. وی در بیست و یکم ژوئن در کنفرانس پُرم، کمیته ایالتی و کمیته مرکزی را مورد نقد قرار داد. یک ماه بعد، روز ۲۷ ژوئیه، از این فراتر رفت و اعلامیه‌ای به نام "موضوعات آزاردهنده" را منتشر کرد، که در آن خواستهای یادداشت قبلی و بالاتر از همه، آزادی انتقاد را مورد تأکید قرار داد. او شجاعانه اعلام نمود: "دولت شوروی مانند امپراتوران روم، باید مفتریان را به خاطر منافعش حفظ کند."²⁹

به دنبال سخنرانی میاسنیکوف در ۲۱ ژوئن، کمیته پُرم بیکار ننشست و از کمیته مرکزی خواست تا رفتار وی را مورد بازجویی قرار دهد.

روز ۲۹ ژوئیه، دوروز بعد از ظاهرشدن [انتشار] "موضوعات آزاردهنده"،

دفتر سیاسی برای رسیدگی به موضوع، کمیسیون ویژه‌ای را با ترکیب بوخارین (Bukharin)، پی. ا. زیلوئیسکی (P. A. Ziluisky) و آ. آ. اسلوت (A. A. Sol'ts) تشکیل داد.^{۳۰} بوخارین

رفیق میاسنیکوف
من مقامات را که از سوی بوخارین
برای من ارسال شد خواندم؛ همین
امروز و کنچکاوانه. من علاقمندم
با شما صحبت کنم. امیدوارم در یکی
از همین روزها در مسکونیم ساعت
وقت‌گیر بی‌ورم تا با شما صحبت کنم.
اول مقامات خوب و خوشایند است.
اما در نتیجه‌گیری تو بعضی اشتباهات
آشکار وجود دارد.
شاید بعضی سوءتفاهمات پیش
آمده است. به نظر می‌رسد در
مقالات به آن‌چه که به بوخارین
گفته‌ای اشاره نکرده‌ای. چه نوع
آزادی؟ آیا تو خواهان آزادی
مطبوعات هستی؟ تحت لوازی
قانون؟ همچنین برای کارگران،
اس. ارها و منشویک‌ها؟ همین‌الآن؟
مقالات آن را روشن نمی‌سازد.
برایم بنویس
با سلام‌های کمونیستی
لنین

یادداشت میاسنیکوف را به‌اندازه
کافی جالب یافت و آن را به لنین منتقل
نمود. بنابراین لنین در این مسأله
درگیر شد.

لنین نگاهی به یادداشت
میاسنیکوف انداخت. روز اوّل اوت،
وی یادداشت‌کوتاهی به میاسنیکوف
نوشت و وی را برای یک گفتگو به
کرملین دعوت نمود. لنین از او پرسید:
"تو چه نوع آزادی می‌خواهی؟ برای
اس. ارها و منشویک‌ها؟ همه یک‌جا؟
دریادداشت‌تواین روشن نیست..."^{۳۱}

میاسنیکوف روز ۵ اوت ۱۹۲۱
مسئله رابانمۀ طولانی تری پی‌گرفت.
آن زمان لنین یادداشت و "موضوعات
آزاده‌نده" را خوانده بود. او حقایقی
را در انتقادات میاسنیکوف یافت.

این مرد با وجود ساده و بی‌تكلّف بودن، کاملاً صادق بود. او در ضمن یک
بلشویک قدیمی و مبارز زندان‌های تزار و یک قهرمان انقلاب و جنگ
داخلی بود. لنین برای جواب به وی، خود را مديون دید. او در عین حال
امیدوار بود بتواند او را به شدت مورد ملامت قرار دهد. با خطاب قراردادن

به عنوان «رفیق میاسنیکوف» و به پایان بردن نامه "با سلام‌های کمونیستی" لحن وی دوستانه اماً محکم بود. مانند مدیر مدرسه، وی اکنون دلسوزانه و فروتنانه با شاگرد نافرمان خود صحبت می‌کرد.

لنین تلاش کرد میاسنیکوف را قانع کند که آزادی مطبوعات تحت شرایط موجود، نیروهای ضد انقلابی را تقویت خواهد کرد. لnin "آزادی" را در شکل تحریدی رد نمود. آزادی برای چه کسی؟ تحت چه شرایطی؟ به کدام طبقه؟ ما به مطلق و نامحدود باور نداریم. ما دموکراسی خالص را استهزا می‌کنیم. لnin ادامه داد: "آزادی مطبوعات به معنای آزادی سازمان سیاسی برای بورژوازی و وفادارترین خادمین آن یعنی منشویک‌ها و اس. ارهاست." او استدلال کرد که سرمایه‌داران هنوز قوی و قوی‌تر از کمونیست‌ها هستند. آنها قصد نابودی ما را دارند. دادن آزادی مطبوعات به آنها این کار را تسهیل خواهد کرد، اماً ما این کار را نخواهیم کرد. ما قصد خودکشی نداریم.³²

آزادی مطبوعات، بنا بر لnin، شعاری غیرحزبی و ضد پرولتری بود. لnin حمایت میاسنیکوف از آزادی مطبوعات را به روحیه باختگی و عدم درک تئوری مارکسیستی وی نسبت داد. از نظر لnin میاسنیکوف به جای تحلیل طبقاتی، یک ارزیابی "احساسی" از بحران موجود کرده است. وی به خاطر روبرو شدن با فقر و فلاکت، تسلیم و وحشت‌زده و مأیوس شده است. لnin با اصرار از میاسنیکوف خواست خود را جمع‌وجور کرده، خونسرد بماند و دوباره فکر کند. لnin امیدوار بود که وی به اشتباهات خود پی برده، به کار مفید حزبی برگردد.³³ [امتن کامل نامه لnin را در پایان ترجمه آورده‌ایم.]

میاسنیکوف با استدلالات لnin قانع نشد. او جواب تندی به لnin نوشت. وی با یادآوری اعتبار انقلابی خودش نوشت: "تو می‌گویی من

آزادی مطبوعات را برای بورژوازی می خواهم. بر عکس، من آزادی

”تومی‌گویی باید آرواره بورژوازی شکسته شود. مشکل این جاست، زمانی که تو دستت را علیه بورژوازی بلند می‌کنی، به یک کارگر ضربه می‌زنی. تو خوب می‌دانی برای همین کلماتی که از زبان من جاری می‌شود، صدها، شاید هم هزاران کارگر در زندان پیغمده می‌شوند. من تنها به این خاطر هنوز آزاد هستم که کمونیستی مبارزم، برای اعتقاداتم رنج‌ها کشیده‌ام، و من در بین توده‌های کارگر هستم. اگر این هانبود، اگر من یک مکانیک ساده از همان کارخانه بودم، می‌دانی من اکنون کجا بودم؟ در زندان چکا... تو دستت را علیه بورژوازی بلند می‌کنی، اما این من کارگر هستم که خون بالا می‌آورم و این ما کارگران هستیم که آرواره‌ها یمان خرد می‌شود.“

کابریل میاسنیکوف

مطبوعات را برای خودم می‌خواهم، برای یک پرولتر، برای کسی که پانزده سال عضو حزب بوده، آن هم در داخل و نه در خارج^{*}؛ کسی که با خطر و بازداشت روبرو بوده است.“ میاسنیکوف در این نامه از تجربه خود در زندان‌های تزاری، از اعتصاب غذا، از کتک‌خوردان‌ها و فرار از زندان نوشت. مطمئناً وی به درجه‌ای، آزادی مطبوعات را کسب کرده بود؛ حداقل در درون حزب. ”آیا من، به محض این که با تو در مورد ارزیابی از نیرو-های اجتماعی موافق نباشم، باید حزب را ترک کنم؟ اگر این طور باشد، من آن را در حل اختلافات، روشی خام و خشن می‌بینم.“

میاسنیکوف در ادامه نوشت: تو می‌گویی باید آرواره بورژوازی شکسته شود. ”مشکل این جاست، زمانی که تو دستت را علیه بورژوازی

* منظور میاسنکوف لنین، تروتسکی و دیگر رهبران گرایش‌های حزب بلشویک است، که تا سال ۱۹۱۷ در کشورهای اروپائی یک زندگی نرمال و آرام داشتند، اما میاسنیکوف و دیگر کارگران جدی دائمًا زیر تیغ سرکوب تزار بودند. (پویندگان...)

بلند می‌کنی، به یک کارگر ضربه می‌زنی. تو خوب می‌دانی برای همین کلماتی که از زبان من جاری می‌شود، صدها، شاید هم هزاران کارگر هم‌اکنون در زندان پژمرده می‌شوند. من تنها به‌این خاطر هنوز آزاد هستم که کمونیستی مبارزم، برای اعتقاداتم رنج‌ها کشیده‌ام، و من در بین توده‌های کارگر هستم. اگر این‌ها نبود، اگر من یک مکانیک ساده از همان کارخانه بودم، می‌دانی من اکنون کجا بودم؟ در زندان چکا. و یا همان طور که من برای کشتن میخاییل رومانوف صحنه‌سازی کردم، به‌احتمال قوی همین صحنه‌سازی برای من تکرار می‌شد. یک بار دیگر می‌گویم. تو دستت را علیه بورژوازی بلند می‌کنی، اما این من کارگر هستم که خون بالامی آورم و این ما کارگران هستیم که آرواره‌هایمان خُرد می‌شود.^{۳۴}

بعد از این، لینین مکاتبه را قطع کرد. روز ۱۱ اوت ۱۹۲۱، او به کمیته ایالتی پُرم تلگرافی فرستاد و از آن کمیته درخواست نمود که نامه‌های وی به میاسنیکوف و دو نوشتۀ میاسنیکوف؛ یعنی یادداشت و موضوعات آزاده‌نده را برای اعضای ایالتی و کمیته منطقه‌ای موتورویلیخا بخوانند.^{۳۵}

هدف لینین روشن به نظر می‌رسید. وی می‌خواست نامعقول بودن موضع میاسنیکوف را به اعضا نشان دهد و از این طریق تلاش حزب را برای تحت کنترل آوردن وی توجیه کند.

با این‌همه، میاسنیکوف رام و مطیع نشد. در نیمه اوت، او به عنوان اعتراض به کمیته ایالتی حزب در جایگاه نماینده موتورویلیخا، پس از تقدیم یادداشتی، جلسه کنفرانس را ترک کرد؛ جلسه‌ای که مقامات حزبی در آن سعی می‌کردند وی را وادار به سکوت کنند.^{۳۶}

* به‌منظور دست‌یابی به نامه میاسنیکوف تلاش بسیار نمودیم، ولی متأسفانه هنوز اثری از آن نیافتدایم. (پویندگان...)

این عمل سرنوشت میاسنیکوف را مهروموم کرد. روز ۲۲ اوت، دفترسیاسی کمیته مرکزی پس از شنیدن گزارش کمیسیون در رابطه با فعالیت‌های میاسنیکوف، دیدگاه‌های وی را "متغیر با منافع حزب" یافت و اشاعه نظرات وی را در گردهم‌آیی‌های آینده ممنوع نمود.³⁷

میاسنیکوف به مسکو فراخوانده شد و تحت کنترل کمیته مرکزی قرار گرفت. با همه این‌ها حاضر به تسلیم نشد. بی‌اعتنای به کمیته مرکزی، او به اورال برگشت و تحریکات خود را مجدداً از سر گرفت. در اواخر اوت، وی در یک نشست عمومی اعضای حزب در متوویلیخا ظاهر شد و اعضا این منطقه را به درستی مواضعش قانع ساخت. این نشست اعضای حزبی متوویلیخا قطعنامه‌ای علیه دفتر سیاسی صادر کرد، که در آن فراخواندن میاسنیکوف را به مسکو، شکلی از "تبعید" خوانده، خواهان "آزادی کامل بیان و مطبوعات برای وی در درون حزب" شد.³⁸

میاسنیکوف با تأکید بر آزادی بیانش، در نوامبر ۱۹۲۱ اعلامیه‌ای منتشر کرد، که یادداشت خود به کمیته مرکزی و موضوعات آزاده‌نشدن، نامه مورخ ۵ اوت لنین و جواب خود را به وی، تصمیم دفترسیاسی به تاریخ ۲۲ اوت و قطعنامه اعضای متوویلیخا در اعتراض به این تصمیم را در آن گنجاند.³⁹ این اعلامیه با عنوان "فقط برای اعضا" در پانصد نسخه به چاپ رسید. این اعلامیه نه منشوری برای مخالفت، بلکه وسیله‌ای برای بحث در مورد دیدگاه‌های خودش برای کنگره یازده حزب بود، که قرار بود در بهار برگزار شود. میاسنیکوف، در همان حال، تلاش کرد در متوویلیخا و پرم طرفداران خود را برای دفاع از برنامه‌اش سازمان دهد.

به علاوه، اوروز ۲۵ نوامبر ۱۹۲۱ نامه‌ای به بی. آ. کورژنر (B.A. Kurzhner) یکی از هوادارانش در پتروگراد نوشته و از او خواست کمپین تبلیغاتی را برای کنگره حزب شروع کند. او اعلام نمود: "ما باید همه عناصر مخالف

در حزب را زیر یک پرچم گرد آوریم.⁴⁰

فعالیت‌های میاسنیکوف در آن زمان زیر نظر چکا قرار گرفته بود، و نامه‌وی به کورژنر، به دست چکا افتاد. برای لینین، این آخرین فرصت بود. با توجه به اینکه اپوزیسیون کارگری به سادگی سرکوب نشده بود، لینین می‌ترسید که ظهور یک گروه دیگر در درون حزب با ادعای دفاع حقیقی از منافع پرولتاریا، کار را دشوار‌تر سازد. لینین روز ۵ دسامبر به مولوتوف نوشت: "ما باید توجه بیشتری به تبلیغات میاسنیکوف معطوف کنیم و هرماه دوبار گزارش آن را به دفتر سیاسی بدهیم."⁴¹

در این اثنا، برای مقابله با میاسنیکوف، دفتر سیاسی کمیسیونی با عضویت مولوتوف – که خود اهل پرم بود – تشکیل داد. روز از اینجا به بعد رنج و محنت پایان ناپذیر میاسنیکوف شروع شد. روز پانزدهم فوریه سال ۱۹۲۲، کمیسیون دفتر سیاسی تحقیقات خود را تکمیل نمود و خواهان اخراج وی از حزب شد.

این توصیه به دفتر سیاسی انتقال یافت. دفتر سیاسی روز ۲۰ فوریه ۱۹۲۲ اخراج میاسنیکوف را به خاطر "نقض مکرر دیسپلین حزبی" و خصوصاً تلاش برای ایجاد فراکسیون برخلاف قطعنامه مصوّب کنگره ده، اعلام نمود. دفتر سیاسی، با وجود این، ماده‌ای را برآن افزود؛ که اگر میاسنیکوف راه و روش خود را اصلاح کند، بعد از یک سال می‌تواند تقاضای عضویت کند.⁴²

برای اوّلین بار، تنبیه نسخه پیچی شده در کنگره ده علیه فراکسیون به کار گرفته شد. به استثنای اس.آ. لوزوفسکی^(۱۳)، بلشویک قدیمی و مشهور؛



که در ۱۹۱۸ به دستور لنین از حزب اخراج شد و سال بعد به حزب بازگشت،
این اوّلین مورد اخراج از حزب بود.⁴³

روز بعد، یعنی ۲۱ فوریه ۱۹۲۲، لنین به کامنف و استالین دستور داد
که نامه‌اش را به میاسنیکوف، و یا حداقل عصارة قابل توجه آن را منتشر
کنند، تا نشان دهد که قبل از اخراج میاسنیکوف او تلاش کرده بود وی
را قانع سازد.⁴⁴ زیرا در آن زمان هنوز یک بی‌میلی وسیع در درون حزب
در به کارگیری شیوه‌های فوق العاده، علیه اعضای مبارز در حزب وجود
داشت، خصوصاً علیه کسی نظیر میاسنیکوف، که به خاطر شجاعت و
تصمیم‌بودن، در حزب شهرت داشت. لنین در مورد اخراج میاسنیکوف
مثل سایرین تردید نداشت. با همه‌این‌ها، صبر وی در برخورد با میاسنیکوف
به سرآمد بود. روسیه در دنیای متخاصل، از هر طرف محاصره شده بود.
امید به انقلاب در غرب عملی نشده بود. در چنین شرایطی، لنین احساس
می‌کرد که نقد کمیته مرکزی و فراخوان به روش دموکراتیک، قدرت را
به دست ضد انقلابیون منتقل خواهد کرد. به علاوه، اگر خواست‌های
میاسنیکوف برآورده شود، اگر آزادی مطبوعات و انتخابات در شوراهای
اجازه داده شود، حزب از قدرت جارو شده، ارتجاع حاکم خواهد شد.
در این صورت، بلشویک‌ها و منجمله میاسنیکوف اوّلین قربانیان خواهند
بود. موضع لنین چنین بود.

از نظر میاسنیکوف اما، "دفاع لنین از انقلاب" در واقع دفاع از
قدرت انحصاری رهبری بود. از نظر میاسنیکوف دفاع لنین از وحدت
حزب، توجیهی برای ساخت‌کردن مخالفین بود.

میاسنیکوف بر انتقادات خود پافشاری کرد. روز ۲۶ فوریه ۱۹۲۲، کمتر از یک هفته بعد از اخراج از حزب، او به گروهی از مخالفین پیوست، که شامل شلیاپنیکوف، میدودوف^(۱۴) و کولونتای^(۱۵) از اپوزیسیون کارگری بودند. آنها طی دادخواستی، به رهبری انترناسیونال کمونیستی [کمینترن] شکایت کردند. این دادخواست، که به دادخواست ۲۲ مشهور است، مصادف با طرد و تکفیر میاسنیکوف شد. این دادخواست قویاً کمیته مرکزی رابه‌خاطر خفه کردن انتقاد، اهانت به دموکراسی کارگری، و وارد نمودن وسیع اعضای غیرکارگر برای تغییر بافت پرولتری حزب، مورد انتقاد قرار داده بود. روز ۴ مارس ۱۹۲۲، بنا به توصیه کمیسیون ویژه، که اعضای آن از واسیل کولاروف (Vasil Kolarov) از بلغارستان، کلارا زتکین (Clara Zetkin) از آلمان و مارسل کاشین (Marcel Cachin) از فرانسه بودند، رهبری کمینترن این انتقادات را بی‌اساس ارزیابی کرد. رهبری کمینترن با دفاع از لینین و بلشویک‌ها دادخواست ۲۲ را به عنوان "سلاхи علیه حزب و دیکتاتوری پرولتاریا"^{۴۶} رد نمود.

میاسنیکوف در زادگاه خود نیز پرکار بود. وی در کارخانه‌ای که کار می‌کرد، کمیته‌ای را از طریق انتخابات شکل داد، که اکثر آنها ضد لینینیست بودند. در یک جلسه عمومی سازمان حزبی موتورویلیخا، ظاهراً به تحریک وی، قطعنامه‌ای در دفاع از دادخواست ۲۲ صادر گردید و یک حوزه حزبی در ۲۲ مارس در همین کارخانه اطلاعیه‌ای در محکومیت مدیران بورژوا و مقررات بوروکراتیک صادر نمود.^{۴۷}



موضوعات مورد اختلاف در کنگره یازده در ۲۷ مارس ۱۹۲۲، که لنین برای آخرین بار حضور یافت، به اوج خود رسید. در آنجا میاسنیکوف از هر طرف شدیداً مورد حمله قرار گرفت. مولوتوف، تروتسکی^(۱۶) و لنین هر سه علیه وی سخنرانی کردند. مولوتوف در حملات خود از این امر شکایت داشت که کمیته مرکزی به مدت شش ماه برای قانع کردن میاسنیکوف در قبول مشی عمومی حزب "مشغول صحبت، مشورت و تبادل دیدگاهها" با وی بوده است. همه این تلاش‌ها بیهوده بود. مولوتوف خواهان پاکسازی حزب از وجود چنین عناصر "ناپایدار" از صفو خود شد.^(۱۷) تروتسکی نظیر دادستان کل، حمله شدیدی به میاسنیکوف کرد؛ که با دیدگاه‌هایش به دشمن کمک می‌رساند. او اعلام نمود، تصادفی نیست



که دولت لهستان^(۱۸) چکیده اعلامیه میاسنیکوف را از رادیو پخش نموده است، یا چرنوف^(۱۹)، میلیوکوف^(۲۰)، و مارتوف^(۲۱) آن را در سرمهقاله روزنامه خود چاپ کرده‌اند. "چنین مقالات ضد حزبی اپوزیسیون کارگری کولونتای،



آب به آسیاب کسانی خواهد ریخت که مجدداً پرچم کرونستات را بلند کنند – تنها پرچم کرونستات.^(۲۲) لنین، که بعد از تروتسکی صحبت کرد، اذعان داشت که گروه ۲۲ حق داشتنند به انترناسیونال کمونیستی طومار بفرستند. او تأکید کرد: اما آنها مجاز نبودند به نیابت از میاسنیکوف اعتراض کنند؛ چون وی تصمیمات کنگره ده حزب را زیر پا گذاشته است. لنین به مکاتباتش با میاسنیکوف اشاره کرد: "من در این آدم استعدادهایی دیدم که ارزش آن را داشت که با وی صحبت کنم. اما کسی باید به این آدم بگوید اگر بخواهد به این ترتیب بر انتقادات خود پافشاری کند، تحمل

نخواهد شد.^{۵۰}

در این کنگره کسی از میاسنیکوف دفاع نکرد. اما یک نماینده به نام وی.وی. کوسیور (V.V. Kosior)^(۳۱) استدلال نمود که لnin روش نادرستی در برخورد به مخالف انتخاب کرده است. کوسیور گفت اگر کسی جرأت کند به نواقص کار حزب اشاره کند، "اپوزیسیون اتوریته ناپذیر" نامیده شده، تحت نظر حزب قرار می‌گیرد و یا حتی مثل میاسنیکوف از حزب اخراج می‌شود. کوسیور اخطار نمود که با این روش، حزب خود را از کارگران بیگانه می‌سازد.^{۵۱}

به دنبال کوسیور، شلیاپنیکوف و مِدوُدوف از اپوزیسیون کارگری به دفاع از دادخواست ۲۲ پرداختند. آنها توضیح دادند که بدین خاطر به کمینترن مراجعه کردند، که رهبری شکایات آنها را رد کرد. آنها تأکید کردند که فراکسیون جداگانه‌ای درست نکرده و دسیسه‌ای علیه کمیته مرکزی ترتیب نداده‌اند. مِدوُدوف اعتراف نمود که برای تنظیم درخواست، جلسهٔ خصوصی داشتند. صدایی در جلسه بلند شد: آیا میاسنیکوف آنجا با شما بود؟ مِدوُدوف گفت: بلی، اما هدف ما اصلاح حزب بود، نه ایجاد انشعاب در آن.^{۵۲}

کنگره با سرمشق قراردادن کمینترن، کمیسیونی^(۲۳) متشكل از دزرژینسکی (Dzerzhinsky)^(۲۴)، زینوویف^(۲۵) و استالین تشکیل داد، تا به تحقیق درباره این مسئله پیردازد. روز دوم آوریل ۱۹۲۲، آخرین روز کنگره، کمیسیون گزارش خود را در نشست غیرعلنی ارائه داد. کمیسیون امضا کنندگان دادخواست را متهم به ایجاد فراکسیون نمود و توصیه کرد که پنج تن از آنان یعنی شلیاپنیکوف، کولونتای، مِدوُدوف (Medvedev)^(۲۶) و دو عضو کمتر شناخته شده آن اف. آ. میتین



(^{۲۵}) و ان. وی. کوزنتسوف (N.V. Kuznetsov) (^{۲۶}) از حزب اخراج گردند. با وجود این، کنگره میتین و کوزنتسوف را اخراج و برای سه نفر اولی اخطار صادر کرد.^{۵۳} میاسنیکوف مورد تعرض قرار گرفت و کمی بعد از کنگره، توسط جی. بی. بیو^{*} دستگیر و روانه زندان شد. وی نخستین کمونیست مشهور زندانی سیاسی در روسیه شوروی بود.

این هنوز همه داستان نبود. همان طور که وی قبلًا در نامه خود به لینین، به آن اشاره کرده بود، توطئه "فرار" اجرا شد، اما به گونه‌ای عقیم ماند: زمان دستگیری میاسنیکوف، سه گلوله به سوی وی شلیک شد، اما به وی اصابت نکرد.

همان طور که از ویژگی‌های میاسنیکوف بود، به محض ورود به زندان، همانند دوران تزار، دست به اعتصاب غذازد. دوازده روز بعد، او آزاد شد.^{۵۴} از این زمان به بعد میاسنیکوف دائمًا تحت نظر بود. در مورد فعالیت‌های وی تا آخر ۱۹۲۲ اطلاعی در دست نیست. او ایل ۱۹۲۳، مجددًا بین او و مقامات دولتی مشکلاتی پیش آمد. اکنون میاسنیکوف در مسکو زندگی می‌کرد.

یک سال از اخراج وی از حزب می‌گذشت که او از کمیته مرکزی خواهان بازگشت به حزب گردید. درخواست وی در این زمینه رد شد. میاسنیکوف سپس برای بازگشت به حزب به کمیته عالی کمینtron رجوع کرد. این کمیته روز بیست و هفتم مارس ۱۹۲۳ اعلام نمود که او به جای اصلاح روش‌های خود به مطلق کردن نظراتی ادامه داده است که این نظرات، "نظرات عاملین بورژوازی برای ایجاد تفرقه در حزب کمونیست روسیه است".^{۵۵}

* کمیسیاریای داخلی یعنی وزارت امور داخلی (سازمان امنیت بلشویک‌ها). (پویندگان...)

در حقیقت میاسنیکوف فراتر از این‌ها پیش رفته بود. وی در اوّلین هفتۀ سال ۱۹۲۳ یک اپوزیسیون مخفی سازمان داد؛ چیزی که لnin از آن هراس داشت. علیرغم اخراجش از حزب، وی "گروه کارگران حزب کمونیست روسیه"^(۲۷) را به وجود آورد و ادعا نمود که رهبری بلشویک صدای واقعی و قابل اعتماد پرولتاویا را نمایندگی نمی‌کند.

کسانی که اقدام به چنین عمل خطرناکی کرده بودند عبارت بودند از: پی. بی. مویسیف (P. B. Moiseev)^(۲۸)، بلشویکی از سال ۱۹۱۴ و ان. وی. کوزنتسفس از اپوزیسیون کارگری قبلی، که به خاطر نقشش در دادخواست گروه ۲۲ در کنگره یازده قبلاً از حزب اخراج شده بود. این سه کارگر خود را "دفتر سازمانده مرکزی موقت" نامیدند، که میاسنیکوف مؤسس اصلی و روح راهنمایش بود. اوّلین اقدام آنها، در ۲۳ فوریه ۱۹۲۳، طرح یک بیانیه اصول، قبل از کنگره دوازده بود، که قرار بود در ماه آوریل ۱۹۲۳ برگزار شود. این اعلامیه یک سند طولانی "مانیفیست گروه کارگران حزب کمونیست شوروی"^{*} براساس یک اعلامیه انتشارنیافته از میاسنیکوف بود، که آن را موضوعات هشداردهنده نامید. این مانیفیست تکمیل شده نسخه اعلامیه قبلی در ۱۹۲۱ و موضوعات آزاردهنده بود. میاسنیکوف نویسنده اصلی مانیفیست بود و کوزنتسفس و مویسیف ادیتوری آن را بر عهده داشتند.⁵⁶

مانیفیست برنامه قبلی میاسنیکوف را دنبال کرد: خودگردانی کارگران، خودمدیریتی کارگران، برکناری متخصصین بورژوازی از موقعیت‌های مدیریت، آزادی بحث درون‌حزبی و انتخابات جدید شوراهای در کارخانه‌ها

* ترجمه کامل متن این مانیفیست در کتابی جداگانه منتشر خواهد شد. (پویندگان...)

جزو این مانیفست بود. میاسنیکوف مانند دفعات قبل، علیه بالادستی‌های اداری، بوروکراسی روبه‌رشد، غلبهٔ غیرکارگران در درون حزب، و خفه-کردن ابتکارات محلی و بحث درون‌حزبی به اعتراض پرداخت. او رهبری حزب را متهمن نمود که این رهبری، که به‌نام کارگران حکومت می‌کند، به کارگران اعتماد ندارد.

در عین حال، در این مانیفست چند تغییر به‌چشم می‌خورد. دیدگاه میاسنیکوف نسبت به آزادی‌های مدنی، کمی محدود‌تر شده بود. در همان حال که آزادی بیان و مطبوعات از جایگاه برتری برخوردار بود، این آزادی‌ها به کارگران یدی محدود می‌ماند. مانیفست اعلام نمود: "بغذارید بورژوازی را ساكت نگهداریم. اما چه کسی می‌تواند با حق آزادی بیان کارگران - که با خون خود از قدرتشان دفاع کرده‌اند - مخالفت کند؟" در برخورد با پروفسورها، وکلا و دکترها، بهترین سیاست "زیرفشار قراردادن آنهاست".⁵⁷

علاوه بر این، میاسنیکوف سیاست جدید اقتصادی (نِپ)^(۵۹) اقتباس-شده در سال ۱۹۲۱ را به عنوان ترک اهداف اکتبر و فروش آن به بورژوازی، محکوم کرد. رشد بوروکرات‌ها و کارگشاها در سطحی وسیع، بیزاری و تنفر وی را برانگیخت. این امر یک منظرة نفرت‌انگیز و غیرقابل تحمل، سمبولی از انحطاط انقلاب و فساد ایده‌آل‌های سوسیالیستی بود. علیرغم لغو مالکیت خصوصی، بدترین آشکال سرمایه‌داری حفظ شده بود: بردگی مزدی، تفاوت در آمدها و موقعیت‌ها، سلسله‌مراقب قدرت، و بوروکراتیسم. مانیفست به جای کلمهٔ اختصاری سیاست جدید اقتصادی ("نِپ")، اصطلاح "استثمار جدید پرولتاریا"^(۵۸) را جایگزین ساخت.

نیپ برای میاسنیکوف یک شوک محسوب می‌شد. او نیپ را ادامه‌آعقبنشینی از سوسیالیسم می‌دید؛ عقبنشینی‌یی که با جنگ داخلی شروع شد. ریشه‌آین عقبنشینی به کنگره نهم برمی‌گردد، که در آن مدیریت تک‌نفره و استخدام متخصصین فنی مورد حمایت قرار گرفت. ارزیابی میاسنیکوف این‌بود که لنین با این عمل، کارگران را از اساسی‌ترین پیروزی انقلابی خود، اصلی‌ترین آهرم به‌سوی پیشرفت، محروم کرده بود. مانیفست‌گروه کارگران اعلام نمود که: "از زمان برگزاری کنگره نهم حزب کمونیست روسیه، سازمان صنعت کاملاً به‌شیوه بوروکراتیک و بدون مشارکت مستقیم طبقه کارگر به پیش برده شده است."⁵⁹ مانیفست درخواست نمود که اداره صنعتی در هر کارخانه به خود کارگران واگذار گردد. این مانیفست، بوروکرات‌ها و آپاراتچی‌ها یی که "همبستگی" و "برادری" برای آنها یک شعار توخالی بود و کسانی که تنها به امتیازات فزاینده و قدرت خود فکر می‌کردند را محکوم نمود. مانیفست تکبر و دوره‌یی این دسته از آدم‌ها، تحقیر کارگران عادی، صحبت‌های مزورانه و عبارت‌پردازی‌های سوسیالیستی‌شان را، که با جاه‌طلبی بورژوازی و شیوه زندگی‌شان در تناقض بود، از هر طرف مورد حمله قرار داد.

در پیشداوری قوی خود علیه روشنگران، همراه استهزاً مدیران و بوروکرات‌ها، او به ژان واسلاو ماچاجسکی (Jan Waclaw Machajski)^(۳۰)، کمونیست رادیکال لهستانی شباخت داشت، که پیش‌بینی کرده بود، در اوآخر قرن، طبقه جدید روش‌گران و متخصصانی ظهور می‌کنند، که به‌نام

سوسیالیسم و با سوارشدن برگرده کارگران به قدرت می‌رسند.⁶⁰ (میاسنیکوف اینجا تحت تأثیر "ماخائویسم"^(۶۱) است). نشانه‌ای در دست



ماچاجسکی

نیست که نشان دهد وی با ماچاجسکی آشنایی داشته، و یا تحت تأثیر نظرات وی قرار داشته باشد، اما تشابهات بین آنها غیرقابل انکار است. نفرت میاسنیکوف از بوروکرات‌ها و روشنفکران بی‌حدود حصر بود. او به سلسله‌مراتب بلشویکی مُهر "کاست الیگارشی"، عده‌ای "روشنفکر فرادست" و "مدیریت برادرانه" زد، که افسار صنعت و دولت را در دستانش گرفته است. او در مانیفست اخطار نمود که اگر مسیر کنونی ادامه یابد، "ما با خطر تبدیل قدرت پرولتاریا به قدرت یک محفل محکم سنگربندی کرده باعزم حفظ هردو قدرت سیاسی و اقتصادی به طور طبیعی زیر ماسک والاترین اهداف روبرو خواهیم شد: به‌نام منافع پرولتاریا، به‌نام انقلاب جهانی و به‌نام سایر ایده‌های رفیع و ارجمند".*

پس چه باید کرد؟ به نظر میاسنیکوف جلوگیری از انحطاط انقلاب، تنها می‌توانست از طریق اعاده دموکراسی کارگری عملی شود. او در باور خود به ابتکار و ظرفیت کارگران – که خود محصول آن طبقه بود – ثابت قدم ماند. نقص و کاستی‌های رژیم دیگر نمی‌توانست از طریق رهبری بلشویکی تصحیح شود. علاج را باید در توده‌های طبقه کارگر، اعضا و غیراعضا جستجو کرد. دست‌یابی به سوسیالیسم بدون شرکت همه‌جانبه کارگران ناممکن است.

لنین برخلاف باور میاسنیکوف، به جای ابتکارات توده‌های کارگر، به راه حل‌های اداری چسبید و هرگونه پیشنهادی را برای جاری شدن تنفس دموکراتیک در ماشین حزبی، رد نمود. او این کار [خلاقیت توده‌ای کارگران] را از خود بوروکراتیسم خطرناک‌تر یافت. او نهایتاً برای رfrm

* تأکید از پویندگان...

بوروکراسی، به بوروکرات‌ها تکیه کرد و بخشی از دستگاه ماشین حزبی را علیه بخش دیگر به کار گرفت.*

از نظر میاسنیکوف، چنین درمان‌هایی بی‌ارزش بودند؛ زیرا به ریشه مشکلات دست نمی‌برد. او براین باور بود که اصلاحات واقعی تنها از پایین امکان دارد. او برای حمله همه‌جانبه علیه سرمایه‌داری در داخل و خارج، فراخوان داد. وی با محکوم کردن سیاست "جبهه متحد" توسط انترناسیونال کمونیستی [کمینترن]، همکاری با سوسیالیست‌های میانه‌رو و مبارزه برای دستاوردهای محدود اقتصادی را رد نمود. او اصرار داشت که اصلاحات بخشی^{**} می‌تواند نیروی انقلابی پرولتاریا را تضعیف و آن را از واژگون-ساختن سیستم سرمایه‌داری منحرف سازد. مانیفست اعلام نمود که: "زمان بهبودی مادی و قانونی برای پرولتاریا از طریق اعتصاب و عمل پارلمانی، به طور بازگشت ناپذیری سپری شده است. برای خاتمه دادن به استثمار و سرکوب، پرولتاریا دیگر نباید برای چند کوپک^{***} اضافی یا زمان کار کوتاه‌تر مبارزه کند. این کار زمانی ضروری بود، اما اکنون زمان مبارزه بر سر قدرت است. هیچ‌گونه سازشی با نظم موجود قابل تحمل نیست. کارگران کشورهای پیشرفتۀ صنعتی باید به انقلاب اجتماعی دست بزنند؛ نه در آینده دور، بلکه اکنون، امروز و فردا. آژیر را به صدا درآورید و برای مبارزه گردهم آیید!... ما با تمام توان و انرژی باید به پرولتاریای همه‌کشورها فراخوان جنگ داخلی بدھیم؛ جنگی بی‌رحمانه و خونین".⁶³

* تأکید از پویندگان...

* منظور اصلاحات بخش بخش، در اینجا و آنجا، مقطعي و پراکنده است. (پویندگان...)

*** واحد پول روسی. (پویندگان...)

در هر حال، این جنگ باید از خانه شروع شود. میاسنیکوف، در مانیفستش، تردید داشت که پرولتاریای روسیه ممکن است مجبور نشود "یک مبارزهٔ جدید و شاید خونین برای سرنگونی الیگارشی به راه آندازد."⁶⁴ او در اندیشهٔ یک قیام فوری نبود. او ترجیح می‌داد کارگران، کمونیست‌ها وغیر کمونیست‌ها برای حذف بوروکراتیسم و احیای دموکراسی کارگری تلاش کنند. وی در درون حزب با وجود تصمیمات کنگرهٔ ده، از حق تشکیل فراکسیون‌ها و داشتن پلاتفرم‌ها دفاع نمود. او به زینوویف نوشت: "پلاتفرمی که بر روی آن یک اکثریت اعضاٰ حزب گردهم آیند، بر روی آن سیاست جدیدی را در رابطه با این یا آن موضوع اتخاذ کنند، آنگاه آن دیگر نقد نیست، بلکه فقط کلکسیون کلمات است، آن هیچ چیز نیست جز ورآجی."⁶⁵

میاسنیکوف از این هم فراتر رفت و قدرت انحصاری بلشویکی را زیر سؤال برد. او استدلال کرد که تحت دیکتاتوری تک‌حزبی، انتخابات "یک تشریفات توخالی است". او به زینوویف گفت: "صحبت از دموکراسی کارگری و تأکید بر دولت تک‌حزبی، خود را در تناقض‌انداختن است؛ یک تناقض در خود."⁶⁶

محتوای مانیفست‌گروه کارگران^(۳۱) چنین بود. متن این مانیفست حول وحش بهار ۱۹۲۳ به‌طور غیرقانونی به‌شکل کپی منتشر شد. کپی مانیفست از طریق مرز، به لهستان فرستاده شد و چکیدهٔ یادداشت ۱۹۲۱ میاسنیکوف توسط دولت این کشور از رادیو پخش گردید. در برلین، این مانیفست توجه منشویک‌های مهاجر را جلب نمود، و روزنامهٔ آنها به‌نام سوسیالیستیچسکی وستنیک (Sotsialisticheskii vestnik)، گروه کارگران را به عنوان "عناصر شریف بلشویک‌ها، که جرأت بلند کردن پرچم انتقاد را کرده‌اند" مورد ستایش قرار داد.⁶⁷

در داخل روسیه، مانیفست تأثیرات خود را می‌گذاشت و افراد جدیدی را به گروه کارگران جذب می‌کرد. حدود تابستان سال ۱۹۲۳، گروه کارگران، که در مسکو تمرکز یافته بود، ۳۰۰ عضو داشت. به علاوه، گروه، هوادارانی نیز در سایر شهرها پیدا می‌کرد. اغلب این افراد بلشویک‌های قدیمی و اکثر آنها کارگر بودند.⁶⁸ غیر از سه نفر مؤسس (میاسنیکوف، کوزنتسوف، و مویسیف) فعال ترین اعضای گروه کارگران عبارت بودند از: آی. ماخ (I. Makh)^(۳۲)، اس. آی. تیونوف (S.I.Tiunov)، وی. پی. دمیدوف (I.M.Kotov)، ام. ک. برزینا (M.K.Berzina)، آی. ام. کوتوف (V.P.Demidov) جی. وی. شوخانوف (G.V.Shokhanov) و آ. آی. میدودوف (A. I. Medvedov) (با آی. آی. میدودوف از اپوزیسیون کارگری اشتباه نشود). ماخ بلشویک رزمنده‌ای از خارکوف، نماینده حزبی در کنگره ده حزب بود. تیونوف در سال ۱۹۱۷ به حزب پیوست. بنا به اظهار آنته سیلیگا (Ante Ciliga)، کمونیست معارض یوگسلاوی – که بعدها با وی در زندان برخورد کرده بود – وی از مرتبطین خود باسواندتر و مصمم‌تر بود، که حاضر بود "همه زندگیش را وقف انقلاب کند".⁶⁹ سیلیگا در زندان با اعضای گروه کارگران از جمله ماخ، کوزنتسوف، میدودوف، و بارزیتیا و یکی از اعضای زن این گروه برخورد کرده بود.⁷⁰ همه این افراد با میاسنیکوف در رابطه با اتحاط حزب و انقلاب، باورهای مشترکی داشتند و سه نفر از آنان علاوه بر میاسنیکوف، دادخواست گروه ۲۲ را امضا کرده بودند. این افراد عبارت بودند از: کوزنتسوف، شوخانوف، و میدودوف. کوزنتسوف، در بازجویی‌هایی که در زندان از سوی جی. پی. یو. G.P.U. [اسازمان امنیت] انجام گرفت، کارگران و رهبری بلشویک‌ها را "نیروهای متضاد" نامید. کوزنتسوف می‌گوید:

او به بازجوی خود بعدها اعلام نمود:

«ما می‌بینیم که سطوح بالای بوروکراسی حزبی، رفقای دیروز ما، به طور فزاینده‌ای نسبت به ما بی‌اعتماد شده واژما می‌ترسند. آنها ما را پرولتاریای به لحاظ سیاسی بیسواند و مردمی نادان می‌دانند و کلماتی نظیر "پرولتاریا" و "کارگر" را تنها به عنوان "پوشش واستئار" به کار می‌گیرند.»⁷¹

ظهور گروه کارگران از چشم مقامات پنهان نماند. این حرکت خود را در کنگره دوازده، که در آوریل ۱۹۲۳ در غیاب لنین برگزار شد، نشان داد. لنین پس از چند سکته جدی، که وی را فلچ و از صحبت کردن محروم نمود، قادر به حضور در این کنگره نشد. در شرف برگزاری کنگره، "یک پلاتفرم بدون امضا و اسم" پخش گردید، که "از همه عناصر صادق پرولتاریا" می‌خواست در درون و خارج حزب، خودرا براساس مانیفست گروه کارگران سازمان دهد.⁷² این سند، که مثلث زینوویف، کامنف، و استالین را محکوم می‌کرد و خواهان اخراج آنها از کمیته مرکزی شده بود، ظاهراً کار گروه کارگران و شاید خود میاسنیکوف بود.⁷³

در غیاب لنین، لعن و نفرین علیه گروه کارگران را تروتسکی، رادیک و زینوویف به عهده گرفتند. تروتسکی با محاکوم نمودن مانیفست میاسنیکوف گفت: "این مانیفست، تئوری کهنه فراموش شده ماقاجسکی را یادآوری می‌کند، که تحت سیستم سوسیالیسم، حاکمیت به دستگاهی برای استثمار طبقه کارگر تبدیل خواهد شد." رادیک بارانی از تنفر بر روی "فرمول غلوآمیز" آزادی مطبوعات ریخت. زینوویف اعلام نمود که: "هرگونه انتقاد از خط حزبی، حتی به اصطلاح نقد از زاویه چپ، اکنون به طور عینی نقد منشویکی است." او اضافه کرد: "میاسنیکوف مدعی است که کارگر علیه ما و ما علیه کارگر هستیم. چنین مفهومی یاوه است. من شخصاً

به مدت یک سال مورد مزاحمت وی قرار گرفتم. ولادیمیر لنین خودش را با وی مشغول کرد، به او نامه نوشت و به وی استدلال کرد." یک کمیسیون ویژه، که بوخارین عضو آن بود، سعی کرد وی را قانع سازد. فایده‌ای نداشت. میاسنیکوف "به حزب خیانت کرد." زینوویف تأکید کرد که حزب، الیت طبقه حاکم را از سنگر قدرت پایین آورده است. "هرمونی پرولتاویا تحت سخت‌ترین شرایط حفظ شده است و امیدوارم تا آخر حفظ شود."⁷⁴

میاسنیکوف به یک خار غیرقابل تحمل درگوشت رهبری تبدیل شده بود.* روز ۲۳ مه ۱۹۲۳، یک ماه بعد از کنگره دوازده، او توسط جی.پی.یو دستگیر شد. در طول بازجویی‌ها، او انتقادات خود را علیه بوروکراسی به عنوان بدخواهی، بی‌رحمی و خودپرستی، تکرار کرد.⁷⁵

با کمال تعجب، میاسنیکوف از زندان آزاد شد و اجازه یافت کشور را ترک کند. او احتمالاً به عنوان عضو هیئت تجاری شوروی به آلمان فرستاده شد؛ ابزاری که نه به ندرت توسط مقامات برای رهایی از دست مخالفین به کار گرفته می‌شد. اما میاسنیکوف دست از اعتراض نکشید. در برلین، او با حزب کارگران کمونیست آلمان و جناح چپ حزب کمونیست آلمان به رهبری



آرکادی ماسلوف (Arkady Maslow)^(۳۳) و روت فیشر (Ruth Fischer)^(۳۴) رابطه برقرار کرد. وی در این روابط بنا به گفتگویی‌ها از وضعیت طبقه تصویر مایوس‌کننده‌ای از کارگر روسیه ترسیم نمود.⁷⁶



میاسنیکوف به کمک این گروه‌ها، توانست مانیفست گروه کارگران را

* این ترجمه با متن اصلی منطبق است، ولی برای خواننده فارسی‌زبان اصطلاح "خاری در چشم" آشناتر است. (پویندگان...)

به شکل کتابچه‌ای با فراخوانی در مقدمه، که توسط رابطین وی در مسکو نوشته شده بود، انتشار دهد.⁷⁷ در این فراخوان به طور خلاصه فشرده نکات اصلی مانیفست آمده بود: "به رفقای کمونیست در سراسر جهان!" با نقل قولی از خطابیه مارکس^(۳۵) در افتتاحیه "انترناسیونال اول"^(۳۶) ("آزادی کارگران باید امر خود کارگران باشد")^(۳۷) شروع می‌شد و بند دوم سرود "انترناسیونال"^(۳۸) به دنبالش آمده بود. در انتهای، مانیفست با یک سری شعار در جهت اهداف گروه کارگران به پایان می‌رسید: "قدرت طبقه کارگر در همبستگی اش نهفته است. زنده باد آزادی بیان و مطبوعات برای پرولترها! زنده باد قدرت شورایی! زنده باد دموکراسی پرولتری! زنده باد کمونیسم!"⁷⁸

در زمان غیبت میاسنیکوف، گروه زیر نظر کوزنتسف و مویسیف به اشاعه دیدگاه‌های گروه کارگران پرداخت. مویسیف کمی بعد، خود را از دفتر وقت مرکزی کنار کشید و ماخ جای او را گرفت. روز پنجم ژوئن ۱۹۲۳، این گروه کنفرانسی در مسکو برگزار کرد و اعضای دفتر مسکو را انتخاب نمود. این دفتر شامل چهار یا هشت نفر بود (منابع متناقضی در این مورد وجود دارد). بنا به کوزنتسف، یک دفتر وقت شش نفره سلول کمونیستی شکل گرفت و ماخ در دفتر مسکو و دفتر مرکزی، هردو، عضویت داشت. این گروه تصمیم گرفت در صورت فراهم بودن شرایط، مجله‌ای را انتشار دهد.⁷⁹

در نتیجه، در یک مقیاس کوچک، گروه به صورت یک حزب جداگانه ظاهر می‌شد. گروه کارگران وفاداری خود را به برنامه حزب کمونیست اعلام می‌نمود و خود را علیه هرگونه تلاشی برای برآندازی قدرت شورایی متعهد می‌دانست. گروه روابطی را با کارگران ناراضی^(۳۹) در چندین شهر ایجاد نمود و با رهبران اپوزیسیون کارگری (از جمله کولونتای، شلیاپنیکوف

و مِدودوف) شروع به مذاکره کرد و تلاش نمود یک دفتر خارجی شکل دهد که در آن امیدوار بود با استفاده از رابطین بین‌المللی و دانش زبان کولونتای^{*}، ماسلو Maslow از حزب کارگران کمونیست آلمان را جذب کند.⁸⁰ این تلاش‌ها نتیجه‌ای نداشت. بنا برگزارشی، گروه کارگران حمایت ارتش سرخ مستقر در پادگان کرمیلین را – که بخشی از آن می‌باشد به اسمولنسک^(۴۰) منتقل شود – به دست آورد.⁸¹

یک موقعیت غیرمنتظره در اوت ۱۹۲۳ برای گسترش نفوذ گروه پیش آمد؛ زمانی که موج اعتصابات در فوریه ۱۹۲۱ مراکز صنعتی را در نوردید. یک بحران اقتصادی، مشهور به بحران قیچی^(۴۱)، از اوایل سال تعمیق یافته بود، که موجب کاهش دستمزدها و اخراج تعداد وسیعی از کارگران شده بود. این اعتصابات، که در مسکو شروع شده و به سایر شهرها گسترش یافت، پدیده‌ای خودآنگیخته و غیرسازمان یافته بود، که با بدترشدن شرایط، برافروخته شد. هیچ دلیل و مدرکی برای اثبات رابطه این حرکات اعتراضی با فراکسیون‌های مخالف وجود ندارد. گروه کارگران در این میان تلاش کرد با استفاده از این ناآرامی به مخالفت با رهبری حزب پردازد. این گروه به تبلیغات خود شدت بخشید و می‌خواست با فراخوان یک روز اعتصاب عمومی و سازمان دادن تظاهرات توده‌ای کارگران به مانند یکشنبه خونین ۱۹۰۵ با عکسی از لینین عکس العمل نشان دهد.⁸²

رهبران حزب از این حرکت مطلع شدند. همان‌طور که بعدها بوخارین تأیید کرد، اعتصابات همراه با فعالیت گروههای مخالف "ضرورت توجه به کاهش دادن قیمت‌ها، ضرورت توجه به دستمزدها، ضرورت بالابردن سطح

* منظور تسلط به زبان آلمانی توسط کولونتای است. (پویندگان...)

فعالیت اعضای سازمان حزب ما⁸³ را جلب کرد. در همان حال، کمیته مرکزی گروه کارگران را "ضدکمونیست و ضد شوروی" اعلام نمود و از جی.پی.یو در خواست سرکوب آن را کرد. در حول وحش اوآخر سپتامبر ۱۹۲۳، حمله به جلسات این گروه سازمان یافت. ادبیات و نشریاتشان توقیف و رهبرانشان دستگیر شدند. دوازده عضو گروه از حزب اخراج شدند، که مویسیف، تیونوف، برزینا، مدوادوف، کوتوف و سوخانوف در میان آنان بودند و ۱۴ نفر دیگر تобیخ رسمی شدند.⁸⁴

از خود میاسنیکوف چه خبر؟ وی از ژوئن ۱۹۲۳ در آلمان به سر می‌برد و در تبلیغات اعتصاب نقشی نداشت. با وجود این، او خطرناک محسوب می‌شد. در پائیز سال ۱۹۲۳، او با قول و قرار زینوویف و کرستینسکی (Krestinsky) سفیر شوروی در برلین، که مورد تعرض قرار نخواهد گرفت، به روسیه فراخوانده شد. ولی به محض رسیدن به خاک روسیه دستگیر و روانه زندان شد. به خاطر اهمیت مسأله، دستگیری وی توسط خود دزرژینسکی^{*} عملی شد.

در ژانویه ۱۹۲۴، لنین مرد. تا آن زمان گروه کارگران توسط حزب از بین برده شده بود. هنگامی که هنوز لنین زنده بود، این آخرین جنبش مخالف در درون حزب بود که از بین برده شد. به علاوه، این آخرین گروه از پایین سازمان یافته بود، که به میمنت اقدامات همه رهبران سطح بالا، که مبارزه‌شان را برای کسبِ ردای^{**} لنین شروع کرده بودند، خرد شد.⁸⁵

میاسنیکوف سه سال و نیم بعد را در زندان به سر برد. وی ابتدا در مسکو و سپس در تومسک و ریکوف زندانی گردید. او باز با نوشتن

* رئیس سازمان امنیت بلشویک‌ها. (پویندگان...)

** پوشیدن شنل (منظور جانشینی لنین است). (پویندگان...)

نامه‌هایی به استالین، زینوویف، بوخارین و ریکوف به اعتراض خود ادامه داد. وی در تومسک دست به اعتصاب غذا زد. این دو مین اعتصاب غذای وی در زندان بلشویک‌ها بود. او در نامه‌ای که به‌طور مخفیانه به غرب راه یافت، هدف اعتصاب خود را توضیح داد. او اعلام نمود هدف وی این است که اتهامات وی رسماً اعلام شده و در دادگاهی علنی محاکمه شود و یا آزادی وی تأمین گردد.⁸⁶ او به هیچ‌کدام از این اهداف دست نیافت. در روز دهم اعتصاب غذا مقامات با توصل به زور خواستند تا اعتصابش را بشکند. میاسنیکوف مقاومت کرد. روز سیزدهم اعتصاب غذا، زندان‌بانان به حکم مأموران محلی جی.پی.یو او را به زور از سلوش بیرون کشیده، به تیمارستان روانی منتقل کردند. میاسنیکوف باز دست به اعتراض زد و شکایت کرد که: با این عمل "مقامات نمونهٔ خوبی را برای فاشیست‌های همهٔ دنیا به جاگذاشتند". میاسنیکوف اضافه کرد که: "حتی فاشیست‌ها این روش‌ها را به کار نبرندند." آنها هنوز این قدر پیش نرفته‌اند، اما اینجا شعار این است: "هر کس اعتراض کند دیوانه است و به دیوانگان متعلق است! خصوصاً اگر معترض متعلق به طبقهٔ کارگر بوده، بیست سال سابقهٔ مبارزهٔ کمونیستی داشته باشد."⁸⁷

آنها میاسنیکوف را باز به زندان برگرداندند و در سلول انفرادی نگه داشتند. هیچ‌کس حق صحبت کردن با وی را نداشت؛ چه زندان‌بانان و چه زندانیان. در همان حال همسر وی دایا گریگورونا و سه پسر کوچکش به تبعیدگاه فرستاده شدند.⁸⁸

در سال ۱۹۲۷، میاسنیکوف به ایروان پایتخت ارمنستان تبعید گردید.⁸⁹ او تحت نظر پلیس سیاسی قرار داده شد. علیرغم این‌ها، در هفت نوامبر ۱۹۲۸، در روز یازدهمین سالگرد انقلاب بلشویکی، در یک تظاهرات ضد

دولتی شرکت کرد. پس از آن، برای آنکه دستگیر نشود، تصمیم به ترک کشور گرفت. او موهای خود را کوتاه و ریشش را اصلاح نمود و کیف خود را با یادداشت‌ها و دست‌نوشته‌هایش پر کرد و با قطاری، راهی مرز ایران شد. در نزدیکی جلفا از قطار پایین پرید و پس از عبور از رودخانه ارس [آراز] خود را به آن سوی مرز رساند، که بلا فاصله دستگیر شد.

میاسنیکوف پس از شش ماه زندان در ایران، بدون پاسپورت و یا ویزا به ترکیه فرستاده شد. در آنجا مرتباً از سوی پلیس مورد آزار و اذیت قرار گرفت. وی در نامه‌ای به بخش روسی کارگران صنعتی در شیکاگو، از کنستانتنینوپول [قسطنطینیه، استانبول کنونی] در بیست و هفتم نوامبر ۱۹۲۹، از بازجویی بی‌پایان خود نوشت: "از سال ۱۹۲۲ تا امروز من همیشه مورد توجه بوده‌ام؛ گاهی از سوی جی.پی.یو و گاهی از سوی شعبات جاسوسی دولت‌های مختلف.^{۹۰}"

شرايط برای میاسنیکوف به قدری سخت شد که حاضر شد به کنسول شوروی در طرابوزان مراجعه کند، تا تحت شرايطی به روسیه برگردد؛ ولی دو طرف به توافق نرسیدند.^{۹۱}

در طی بهار ۱۹۲۹، میاسنیکوف با تروتسکی مکاتباتی را آغاز کرد، که وی نیز در آن سال در ترکیه در تبعید بود. این عمل میاسنیکوف با توجه به حملات تروتسکی علیه اپوزیسیون [مخالفین] در چند سال قبل، تعجب آور به نظر می‌رسید. با این‌همه، اکنون خود تروتسکی نیز از حزب اخراج و از کشور بیرون رانده شده بود. او، همچنین، با وجود تأخیر، پرچم دموکراتی حزبی را علیه دیکتاتوری ماشین بلشویکی برافراشته بود.^(۴۳) با همه این‌ها او منکر شد که این به معنی "توجیه اقدامات میاسنیکوف و طرفدارانش"^{۹۲} نیست. این دو نفر نقطه اشتراکاتی داشتند تا بتوانند

وارد یک مجادلهٔ دوستانه شوند. هر دو به جناح چپ سیاست‌های ضد استالینی در امور بین‌المللی و داخلی تعلق داشتند. در رابطه با چین موضع هردو تقریباً یکسان بود.⁹³

در مواردی، توافق بین آنان غیرممکن بود. مهمتر از همهٔ این‌ها، میاسنیکوف شوروی را "دولت کارگری" نمی‌دانست. این ایده را میاسنیکوف در دست‌نوشته‌ای که پرورانده بود، برای تروتسکی فرستاد، تا مقدمه‌ای برآن بنویسد.⁹⁴

تروتسکی از این امر خودداری کرد و بر این باور خود چسبید که علی‌غم بدشکلی‌های بوروکراتیک، دولت روسیه دولتِ دیکتاتوری پرولتاریا است. دست‌نوشتهٔ میاسنیکوف آخرین کار قلمی‌وی بود^{۹۴}، که از همان ایده‌های نوشته‌های اوّلیه ریشه می‌گرفت. او با انعکاس ایدهٔ ماچاچسکی اعلام نمود: "بوروکراسی در صفوی منظم پیروزیش را تکمیل می‌کند." بوروکراسی با منافع و آرزوهای خود بهشت از منافع و آرزوهای کارگران دور شده و به یک طبقهٔ جدید استثمارگر تبدیل شده است. در نتیجه، روسیهٔ شوروی، از تبدیل شدن به یک دولت کارگری متوقف شده است. این یک سیستم سرمایه‌داری دولتی بود که توسط یک الیت بوروکرات اداره می‌شود.⁹⁵

تا جایی که سرمایه‌داری دولتی اقتصاد را کاراتر از سرمایه‌داری خصوصی سازمان می‌دهد، از نظر میاسنیکوف تاریخاً پیشرو و محسوب می‌شد.⁹⁶ به همان اندازه که کارگران نسبت به ثمرات انقلاب مورد خیانت قرار گرفته و به طبقهٔ محکوم تقلیل یافته بودند، در چنین شرایطی از نظر میاسنیکوف تنها راه چاره، احیای دموکراسی کارگری بود. لازمهٔ این کار همان‌طور که او مطرح نمود: "دولت چند حزبی و تضمین همهٔ حقوق و آزادی‌های بالفعل و همچنین بر طبق قانون برای پرولترها،

دھقانان و روشنفکران بود."

خصوصیت میاسنیکوف از زمان نوشتمن مانیفست گروه کارگران نسبت به روشنفکران نرم شده بود. اکنون او بین بوروکرات‌ها و کارفرمایان از یکسو و "روشنفکران صادق با تفکرات پرولتری" از سوی دیگر، فرق می‌گذاشت. از نظر وی روشنفکران می‌بایست با ملحقي شدن به پرولترها و دھقانان، بوروکراسی انگلی را سرنگون سازند. اقدامات جزئی بی‌فایده است. میاسنیکوف اصرار داشت که تنها انهدام سرمایه‌داری دولتی و نابودی حاکمیت تک‌حربی می‌تواند شرّ بوروکراتیک را برکنند.⁹⁷

بنابراین، میاسنیکوف، که از سال ۱۹۲۰ تلاش برای اصلاح حزب کمونیست را شروع کرده بود، سرانجام آن را اصلاح‌ناپذیر یافت. او تأکید کرد که جای این حزب را باید "احزاب کمونیست کارگران اتحاد جماهیر شوروی" بگیرند. او در مخالفت با حاکمیت تک‌حربی موجود، روی احزاب به صورت جمع تأکید کرد.

با همهٔ این‌ها سؤالاتی بی‌جواب ماند: با کدام رَوَند اهداف بلشویسم منحرف شده بود؟ انقلابی که قرار بود به آزادی انسانیت، به جامعه بی‌طبقه و بدون دولت که در آن سرکوب وجود نداشته باشد منجر شود، چه برسش آمد، که در باتلاق بوروکراتیسم و سرکوب غرق شد؟ تا چه حدودی این احتطاط ناشی از شرایطی خارج از کنترل آدم‌ها، از ایزوله‌شدن انقلاب در یک کشور عقب‌مانده و فقیر، از خرابی حاصله از جنگ داخلی، از مشکلات اداره یک جمعیت متنوع از هم دورافتاده در میان آشفتگی انقلابی و درگیری‌های داخلی بود؟ به طور حتم، این‌ها عوامل مهمی بودند. احتطاط انقلاب تنها نمی‌تواند به "بوروکراسی" نسبت داده شود؛ تازه بوروکراسی کمتر از تدبیر و طرح‌های رهبری بلشویکی نقش داشته است. به علاوه،

چرا انقلابیونی که از استبداد و ستمگری نفرت داشتند، می‌باشد بوروکراسی سرکوبگر خود را ایجاد کنند؟ آیا انقلابات قبلی نیز به همین سرنوشت دچار شده بودند؟ آیا همه انقلابات، وقتی که ایده‌آل‌ها با واقعیات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تصادم پیدا می‌کنند، با انحطاط روبرو می‌شوند؟

پاسخ میاسنیکوف به چنین سؤالاتی، چندان روش نبود و در عین حال باید اضافه شود که خود وی نیز از انتقاد مبرأ نبود. میاسنیکوف با ایده‌آلیزه کردن پرولتاریا، که خود از آن برخاسته بود، عدم تحمل وحشتناکی را نسبت به طبقه متوسط از خود نشان می‌داد، که اگر روایت خود را از سوسيالیسم به عمل درمی‌آورد، خود محکوم به فنا می‌شد. به کارگیری و جذب متخصصین فنی و غیر پرولترها از سوی لنین، با همه روش‌های استبدادی و بی‌ بصیرتی اخلاقی اش، و وارد کردن آنان در بازسازی اقتصادی، آیا اعتباری برای وی محسوب نمی‌شود؟ در هر صورت "دولت کارگری" چیست و به چه کسی منفعت خواهد رساند؟ به طور حتم این یک جامعه آزاد است، که افراد در آن با پیشینه‌ها و علائق متفاوت، به جای واحدهایی از حزب یا طبقه، به عنوان انسان‌های گوناگون، می‌توانند در کنار هم زندگی کنند.

برای بقیه حیاتش، فرقه پرولتاریا^(۴۵) بر تفکر میاسنیکوف تسلط داشت. نه رهاسدن از تجربه توهم انگیزش در روسیه و نه تلخی زندگی مهاجرت، نتوانست امیدهای فراوان و ایمان پرحرارت وی را به پیروزی نهایی کارگران در هم بشکند.*

* متن انگلیسی این عبارت چنین است:

For the rest of his life the cult of the proletariat dominated Miasnikov's thinking. Neither his disillusioning experience in Russia nor the bitterness of emigre life could shatter his high hopes and fervent faith in the ultimate triumph of the workers.

به هر حال، به دنبال دفع تروتسکی از حزب، میاسنیکوف به چهره‌ای منزوی تبدیل شد. [زیرا] وی اجازه یافت از استانبول به پاریس برود؛ جایی که در اکتبر ۱۹۳۰ اقامت گزید و در همان شغل قدیمی خود، در یک کارخانه فلزکاری به کار پرداخت. او دست نوشته خود را در رابطه با بوروکراسی شوروی تحت عنوان "فریب رایج"** به چاپ رساند. دو سال بعد، وقتی مارکسیست فرانسوی لوسین لورات^(۴۶) مقاله مشابهی در این زمینه نوشت، تروتسکی سریعاً این موازی کاری را تشخیص داد. او نوشت که: "لورات بدون اینکه بداند، کل تئوری وی با زرق و برق و حرارت بیشتر، سی سال قبل توسط انقلابی روسی-لهستانی، یعنی ماچاجسکی فورموله شده و تنها اخیراً همان ایده توسط میاسنیکوف پیش کشیده شده است. میاسنیکوف بر این باور است که: هژمونی طبقه جدیدی، بوروکراسی اجتماعی جای دیکتاتوری پرولتاپی را در روسیه شوروی گرفته است."^{۹۸} سازگاری با پاریس برای میاسنیکوف کار دشواری بود. اما به تدریج اوضاع بهتر شد. او زبان فرانسوی یاد گرفت و همسری فرانسوی اختیار نمود (با اینکه همسرش دایا گریگورونا هنوز زنده بود). او دو تن از آشنایان چپ مخالف به نام روت فیشر و ویکتور سرگه^(۴۷) را ملاقات نمود، که آنها در خاطراتشان از میاسنیکوف یاد کردند.^{۹۹}

حدود سال ۱۹۳۹، زمانی که فیشر وی را برای آخرین بار دید، میاسنیکوف خوشحال به نظر می‌رسید. فیشر می‌نویسد که در آغاز جنگ جهانی دوم میاسنیکوف یک دوره عملی را گذرانده و به عنوان مهندس فارغ‌التحصیل شد.^{۱۰۰} در آن زمان وی ۵۰ سال داشت.

میاسنیکوف در طول جنگ، در فرانسه ماند. سپس در سال ۱۹۴۶

** ما برای یافتن این دست نوشته تلاش فراوان کردیم، لیکن جستجوی ما مانند دیگر آثار میاسنیکوف بی‌نتیجه ماند. (پویندگان...)

ناپدید گردید. دوستانش در پاریس، پس از جستجو دریافتند که وی توسط یک هواپیمای روسی به روسیه برده شده است. این که وی با اراده خود این کار را کرده و یا توسط ام.وی.دی [وزارت داخله سوروی] ربوده شده است، دقیقاً معلوم نیست. قابل اتكاء‌ترین نظر در این مورد توسط روی مددووف اظهار شده است. در پایان جنگ نماینده‌ای از سوی دولت سوروی به دیدار میاسنیکوف رفت و او را قانع ساخت که به سوروی برگرد. میاسنیکوف با توجه به تجربه سال ۱۹۲۳ - که با وعده دروغین از آلمان به روسیه کشانده شد - ابتدا خودداری کرد. با همه این‌ها به وی اطمینان داده شد که جای نگرانی نیست و گذشته فراموش شده و اجازه زندگی آزادانه وی در مسکو از سوی "بالاترین مقام" یعنی استالین به وی اعطای شده است.

میاسنیکوف علیرغم بدگمانی‌اش، نهایتاً سرانجام موافقت کرد. زمانی که او از هواپیما در مسکو پیاده شد، در فرودگاه دستگیر و به زندان بوتورکی انتقال یافت.¹⁰¹

در همان حال، تراژدی دامن خانواده میاسنیکوف را گرفته بود. در طی جنگ علیه هیتلر، هر سه فرزند وی، که به ارتش سرخ پیوسته بودند، در جبهه کشته شدند. درنتیجه، دایا گریگورونا دچار بیماری عصبی شده و به بیمارستان روانی انتقال داده شد. وی پس از یک سال، از بیمارستان مرخص شد، ولی به طور کامل بھبود نیافت. در سال ۱۹۴۶ ضربه دیگری به وی وارد شد. پلیس به دایا مراجعه و به وی اطلاع داد که می‌تواند همسرش را، که به مدت بیست سال ندیده بود، در زندان بوتورکی ملاقات کند. دایا، که از این خبر گیج و مبهوت شده بود، با دوستی مشورت کرد. سرانجام پس از یک هفته تأخیر، او به بوتورکی رفت. وی خیلی دیر آمده بود: به او گفته شد که میاسنیکوف کشته شده است. پس از شنیدن این

خبر، دایا با یک اختلال عصبی دیگر روبرو شد و مجدداً به بیمارستان انتقال یافت و بعدها در همانجا درگذشت.¹⁰²

چنین بود سرنوشت میاسنیکوف و خانواده‌اش. وی برای ایده‌آل‌های خود بهای نهایی اش را پرداخت. میاسنیکوف هنوز از صحنهٔ تاریخ پاک نشده است. با وجود استبهات و إعمال قهرمانانه‌اش، تنها عدم سازش بر سرِ پرنسيپ‌ها یش – چه در دورهٔ تزار و چه در دورهٔ بلشویسم – برای اثبات کمال انقلابیگری میاسنیکوف کافی است. چنین انسانی به‌ندرت فراموش می‌شود.

مورخین روسی، که در سال‌های بعد از ۱۹۱۷ به کاوش می‌پردازند، بارها و بارها به مُهر مخالفت میاسنیکوف در رابطه با انتقادات رسمی سیاسی و پیشنهاد آلترناتیو وی برای ساختن یک جامعهٔ سوسیالیستی، دیدگاه مرکزی وی – شرکت کارگران در مدیریت، دموکراسی پرولتاری و حزبی، آزادی بحث درون‌حزبی – که در فعالیت مخالفین اخیر شوروی ادامه یافته است، بر می‌خورند و روزی ممکن است فرارسد که ایده‌های وی، که با پافشاری و از خود گذشتگی طنین افکنده است، تأثیر خود را در شکل‌دادن سیاست‌های کمونیستی به نفع مردم روسیه بگذارد.

پایان

تذکرِ *russian review* [مجله‌ای که این مطلب را منتشر کرده] در مورد توضیحات ۱۰۲ اگانه:

"از آنجاکه حجم بالای مستندات به زبان روسی است، و با توجه به کمبود وقت، پاورقی‌ها حذف شده است. مراجعت شود به مرور روسیه، جلد ۴۳، سال ۱۹۸۴"

("مرور روسیه (*russian review*) یک مجلهٔ فصلنامهٔ سه ماهه است، که به گذشته و حال روسیه، اختصاص داده شده است. این مجله به مقالات علمی در زمینهٔ تاریخ، فرهنگ، جامعه و سیاست در روسیه و اروپای شرقی اختصاص دارد. سردبیران آن گاهاً حول دسته‌ای از مقالات، موضوعاتی را با تفسیر به طور آگاهانه و میان‌رشته‌ای انتشار می‌دهند.")

[توضیح: پال آوریچ در متن نوشته خود به ۱۰۲ امور در توضیح اشاره داشته که ما آنها را با اعداد ۷ک لاتین در درون متن کتاب مشخص کرده‌ایم]. ولی همان‌طور که مشاهده می‌کنید، مجله فوق به همین آسانی از بار مسئولیت انتشار آن همه اسناد مهمی که توسط پال آوریچ ارائه شده، شانه خالی کرده، آن را حذف نموده است. ما به خاطر آنکه به این منابع بالارزش دست پیدا کنیم، جستجوهای لازم را انجام دادیم. همچنین به یافتن جلد ۴۳ از مقالات انتقادی مربوط به روسیه پرداختیم. نتیجه آنکه تاکنون موفق نشده‌ایم به هیچ زبانی این منابع را به دست آوریم. [پویندگان...]

توضیحات پویندگان تجارب تاریخی-طبقاتی کارگران:

(۱) سانترالیسم دموکراتیک (Democratic Centralists) گروهی از اپوزیسیون درون حزب کمونیست شوروی بود، که با کنترل شدید حزب و دولت بر شوراهای محلی و ارگان‌های حزبی محلی مخالفت می‌نمود. این گروه بین سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ شکل گرفت. افراد مشهور این گروه عبارت بودند از: تیموفی وی. ساپرانوف، ولادیمیر اف. اسمیرنوف و والرین اوسینسکی. اغلب هواداران این گروه را روشنفکران درون حزب تشکیل می‌داد.

(۲) اپوزیسیون کارگری (Workers' Opposition) در مقابله با بوروکراتیزه شدن حزب کمونیست در سال ۱۹۲۰ در درون این حزب شکل گرفت. این حرکت از سوی الکساندر شلیاپنیکوف رهبر اتحادیه فلزکاران هدایت می‌شد و الکساندرا کولوننتای، سرگی میدوروف، میخاییل ولادیمیروف (رهبر اتحادیه پارچه‌بافی)، کیریل اورلوف (عضو شورای صنایع جنگی)، آلسکسی کیسلیوف (رهبر اتحادیه معادن)، یوری لوتووینوف (یکی دیگر از رهبران کارگران فلزکار و عضو شورای سراسری اتحادیه‌های کارگری) عضو این اپوزیسیون بودند. اینان طرفدار نقش بیشتر اتحادیه‌های کارگری در اداره اقتصاد جامعه بودند و می‌خواستند کارگران خود رهبران خود را انتخاب کنند و این رهبران مسئول اداره اقتصاد جامعه باشند. آنها بر این باور بودند که کمیساریاها [وزارت‌خانه‌های اولیه در شوروی] در اتحادیه کمتر دخالت کنند و اتحادیه‌ها مستقل بمانند. در همان حال اپوزیسیون با استخدام متخصصین بورژوازی تحت کنترل اتحادیه‌های کارگری مخالفتی نداشتند.

شلیاپنیکوف و هوادارانش با "گروه کارگران" میاسنیکوف مباحثاتی را پیش برند، اما برخلاف میاسنیکوف، آنها خواهان ترک حزب نبودند. بعدها کولوننتای از میان این اپوزیسیون، دیپلماتی مشهور گردید و شلیاپنیکوف به نوشتن

خاطراتش مشغول شد. شلیا پنیکوف به عنوان یک بلوشیک قدیمی، بعد از ۱۹۱۷ از سوی لنین اوّلین وزیر کار دولت شوروی شد. پس از نوشتن خاطرات، حزب وی را مجبور ساخت که طی چند مقاله به اشتباهات خود در خاطراتش اعتراف کند.

شلیا پنیکوف در سال ۱۹۳۳ از حزب اخراج، و در سال ۱۹۳۵ بازداشت شد. وی علیرغم عدم اقرار به اتهامات خود در ۲ دسامبر ۱۹۳۷، تیرباران گردید.

(۳) دموکراسی صنعتی به اندازه خود سرمایه صنعتی قدمت دارد. این اصطلاح برای اوّلین بار از سوی سیدنی و بیترسوب دو سوسالیست انگلیسی طرح شد و کتاب آنان به همان نام در دانشگاه‌های انگلیس و بعدها آمریکا و کانادا به عنوان کتابی آموزشی مورد استفاده قرار گرفت. این دو نویسنده در یک کتاب ۹۵۱ صفحه‌ای از طریق تحقیقاتی شش ساله، اوّلین سازمان‌های کارگران در انگلیس را مورد مطالعه قرار دادند. نخستین کار تحقیقی این دو تحت عنوان دموکراسی صنعتی در انگلستان چاپ و سپس در ۱۹۰۲ در آمریکا تجدید چاپ می‌شود. آنها با ارائه آمارهای دقیق از اوّلین تشکلات کارگران نساجی، ذغال سنگ و خیاطان، مناسبات درونی آنان را تشریح و نحوه برگزاری جلسات و اداره آن جلسات و تصمیم‌گیری‌های آن را مورد تحلیل قرار دادند. در چنین تشکلات اوّلیه، هر کس به عنوان عضوی ساده، کاملاً از حقوق برابر برخوردار بوده و اداره و مسئولیت جلسات متناوباً بین اعضا به طور گردشی انجام می‌گرفته است. این دو نویسنده چنین عملکرد سازمان‌های کارگران را "دموکراسی بدوى" نام نهادند. این تشکلات هدف خود را بهبود وضعیت کارگران تعریف می‌کردند و اغلب جلسات آنها به دور از چشم دیگران و کاملاً مخفی برگزار می‌شده است. این تشکلات تقریباً از سالهای ۱۷۲۰ به فعالیت می‌پردازند. در این دوره کارگران به طور پارتیزانی با سرمایه و سرمایه‌داران به نوعی درگیر جنگ‌وگریز بودند. در این دوره هنوز بورژوازی از ترس مخاطرات چنین سازمان‌هایی، فعالین این سازمان‌ها را تهدید، دستگیر، زندانی و گاه‌اً صندوق سازمان‌ها را به کلی مصادره می‌کرد.

در سال ۱۸۲۰ در اسکاتلندر ۶۰۰۰۰ کارگر دست به یک اعتصاب عمومی می‌زنند، ولی این اعتصاب توسط بورژوازی انگلیس به شدت سرکوب می‌شود. از سال ۱۸۳۰ سازمان‌های کارگری به تدریج تحت تأثیر فعالین اوئنیست‌ها شروع به گسترش نموده، موفق به ایجاد اتحادیه‌هایی در سراسر کشور می‌شوند، که این امر تا سال ۱۸۳۴ سوسیالیست‌های زیادی را جذب این سازمان‌ها می‌کند.

پس از یک دور جنگ و گریز کارگران با بورژوازی انگلیس و سرکوب آنان، تسلط تدریجی رفرمیست‌ها بر سازمان‌های کارگری رو به فزونی می‌گذارد. در طی این دوره سبک کار پارلمانی کاملاً بر مناسبات دورنی و سازمانی اتحادیه‌ها مسلط می‌شود. بورژوازی انگلیس با تکیه بر رفرمیسم و رهبران این گرایش و مهار کردن گرایشات رادیکال به سودمندی اتحادیه‌ها پی می‌برد. به قول سیدنی و بیترس، در اتحادیه‌های قانونی، رهبران اعتصابات محلی به یک مذاکره‌کننده متخصص صنعتی تبدیل می‌شوند، که مشغله‌شان همکاری احترام آمیز با انجمن کارفرمایان و بازرسان کارخانه برای تضمین نظارت بر قوانین عمومی مورد توافق بین کارگران و کارفرما می‌شود.

در چنین شرایطی در سال ۱۸۶۷ کمیسیون سلطنتی به این نتیجه می‌رسد که وجود اتحادیه در محیط کار به نفع هردو طرف؛ یعنی اتحادیه و کارفرمایان است. بالآخره پس از یک دوره کش و قوس، اتحادیه توسط حزب لیبرال به رهبری گلادستون، قانونی اعلام می‌گردد.

دموکراسی کارگری چه به لحاظ نظری و چه در عمل، به معنای شناسایی تشکلات کارگری از سوی سرمایه‌داران و دولت‌هاست. دموکراسی صنعتی در طول تاریخ خود را به دو شکل نشان داده است، که عبارتند از: دموکراسی نمایندگی و دموکراسی مشارکتی. در دموکراسی نمایندگی، کارفرمایان با نمایندگان کارگران در اداره محیط کار باهم همکاری می‌کنند. کارفرما از طریق نمایندگان، سیاست‌ها و تصمیمات خود را به اطلاع کارگران می‌رساند و این نمایندگان به نیابت از کارگران، در همهٔ عرصه‌ها حق مذاکره دارند. در دموکراسی صنعتی مشارکتی، کارفرما، مدیران و مهندسین و سرکارگران باشرکت مستقیم در جلسات کارگران

در مورد اداره محیط کار و نحوه بالابردن راندمان کار و مرغوبیت کالاهای تولیدی مشورت می‌کنند. در این نوع از دموکراسی مشارکتی صنعتی کارفرمایان با تشویق و پرداخت پاداش به کارگران، از ایده‌های عملی خود کارگران برای ارزش‌افزایی بیشتر، بهترین استفاده را می‌کنند.

در دوران تشديد انباست سرمایه و تسریع صنعتی شدن شوروی سابق، حزب بلشویک از این شیوه بیشترین استفاده را برای تشديد بهره‌کشی از کارگران نموده بود.

این دو شیوه از دموکراسی صنعتی در کشورهای مختلف؛ نظری کشورهای اسکاندیناوی، ژاپن، آلمان و انگلیس در دوره‌های مختلف بنا به نیاز سرمایه، استفاده کرده‌اند.

طرفداران دموکراسی صنعتی در مورد شرکت و دخالت‌دادن کارگران در امور محیط کار، مزایایی را خاطرنشان می‌سازند، که اینجا به اختصار به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

– کاهش اختلاف بین کارگران و کارفرمایان

– تصمیم‌گیری بهتر

– افزایش خلاقیت کارگران

– استفاده بهتر از وقت و منابع

– بالابردن بارآوری کار

– کاهش روزهای غیبت کارگران

– کاهش فشارهای روحی بین کارگران و کارفرمایان.

(۴) پُرم شهری در کنار سواحل رودخانه کاما در بخش اروپایی روسیه، نزدیک کوه‌های اوراال قرار دارد. بنا به آمار سال ۲۰۱۰ این شهر ۹۹۱۵۳۰ نفر جمعیت دارد.

(۵) شلیاپنیکوف یکی از اعضای شناخته شده گروه اپوزیسیون کارگری بود، که بعد از اکتبر ۱۹۱۷ برای مدتی از سوی بلشویک‌ها به عنوان کمیسر (وزیر) کار منصب شد، اما به خاطر اختلافاتش بر سر معاہده صلح برست لیتوفسک از

سمت خود بر کنار شد. وی در مباحث مربوط به رابطه حزب با اتحادیه‌های کارگری از استقلال اتحادیه‌های کارگری در مقابل حزب طرفداری نمود.

(۶) دین مسیحیت نیز مانند سایر ادیان اصول و فروع خود را دارد. معتقد‌ین اویله مسیحیت دو اصل راستگویی و صداقت و امانت را جزو اساس دین خود محسوب می‌کردند و به این اصول، اصول مطلقه می‌گفتند. بنا به باور مسیحیان اویله، نقض وزیر پانهادن این اصول گناه‌کبیره محسوب می‌شد و در هیچ شرایطی نمی‌باشد از این اصول تخطی می‌کردند. "باورمند قدیمی و مطلقیات اخلاقی" به این امر اشاره دارد.

(۷) قرارداد ختم جنگ بین روسیه و آلمان و اتریش، که در ۳ مارس ۱۹۱۸ در نزد یکی مرز لهستان به نام برست لیتوفسک به امضا رسید، به صلح برست لیتوفسک مشهور گردید. این نشست‌ها تا حصول نتایج آن، یعنی صلح بین کشورهای درگیر جنگ جهانی اول، ۶ ماه طول کشید. دولت آلمان با تشخیص ضعف‌های دولت تازه تأسیس بلشویک‌ها و اشغال بخش‌هایی از این کشور تلاش می‌کرد امتیازاتی را در سطح اروپا کسب کند. لنین در جریان این مذاکرات برای تحکیم قدرت بلشویک‌ها از صلح بدون قيد و شرط دفاع می‌کرد. در آن زمان بخش زیادی از کمیته مرکزی حزب بلشویک و چهره‌های بانفوذی از قبیل نیکلای بوخارین و کارل رادک بر این باور بودند که انقلاب در کشورهای نظیر آلمان و کشورهایی در همسایگی روسیه نظیر بلغارستان و ترکیه در شر夫 وقوع است. از نظر اینان ادامه جنگ می‌توانست نه تنها به دولت نوپای روسیه کمک کند، بلکه به انقلاب جهانی دامن بزند.

در طی مدت ۶ ماه مذاکره افراد مختلفی از سوی بلشویک‌ها برای پیش برد ولی به نتیجه عملی ختم نشد. این مذاکرات از دور اوّل تا آخر با هدایت لنین، تروتسکی و زینوویف پیش برده شد. در پایان دور دوم دولت روسیه با فرمول نه جنگ و نه صلح مذاکرات را به پایان بردن. در آخرین دور چیچرین به نمایندگی از بلشویک‌ها این قرارداد را امضا نمود.

قرارداد صلح، همان طور پرکه اشاره شد، مورد اعتراض بخش‌هایی از کمیته

مرکزی و کادرهای حزب و کارگران صنعتی و حتی شوراهای کارگری قرار گرفت. با توجه به اهمیت این قرارداد و تأثیرات آن در داخل روسیه و اروپا لازم دیدیم کمی روی این امر مکث کنیم و اطلاعات بیشتری در اختیار خواننده قرار دهیم. برای درک بهتر شرایط آن روزها یادآوری رویدادهای آن زمان می‌تواند نوری بر تاریکی‌ها بیاندازد:

- ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ اعضای دولت موقت کرنسکی بازداشت می‌شوند.
- ۳ دسامبر ۱۹۱۷ مذاکرات اوّلیه با آلمان و اتریش شروع می‌شود.
- ۱۵ دسامبر ۱۹۱۷ قرارداد آتش‌بس بین بلشویک‌ها و آلمان و اتریش امضا می‌شود.
- ۱۹ دسامبر ۱۹۱۷ یعنی ۵۴ روز پس از سقوط دولت کرنسکی، چکا (سازمان امنیت داخلی) به دستور لنین تشکیل می‌شود.
- ۲۰ دسامبر یعنی روز بعد، مذاکرات صلح برست لیتووفسک شروع می‌شود.
- ۲۵ ژانویه ۱۹۱۸ آمریکا از طریق پیام رادیویی طرفین جنگ را برای صلح به پاریس دعوت می‌کند.
- ۱۰ فوریه ۱۹۱۸ مذاکرات به خاطر اختلاف نظر در نحوه و شرایط صلح به بن‌بست می‌رسد.
- ۱۸ فوریه ۱۹۱۸ آلمان به حملات خود علیه روسیه شدت می‌بخشد.
- ۲۳ فوریه ۱۹۱۸ کمیته مرکزی حزب بلشویک شرایط صلح آلمان را در جلسه خود قبول می‌کند.
- ۲۳ مارس ۱۹۱۸ صلح برست لیتووفسک امضا می‌شود.
- ۱۲-۱۱ فوریه ۱۹۱۸ بلشویک‌ها با محاصره کردن دفاتر و چاپخانه‌های آنارشیست‌ها در صدد خلع سلاح آنها بر می‌آیند. در جریان درگیری‌ها تعدادی از آنارشیست‌ها کشته و زخمی شده، افراد زنده‌مانده آنها به زندان‌ها منتقل می‌شوند. چاپخانه‌های آنارشیست‌ها مصادره می‌شود.
- ۶ ژوئن ۱۹۱۸ سفیر آلمان وان میرباخ توسط اس.ار.ها ترور می‌شود.
- ۵ نوامبر آلمان رابطه‌اش را با روسیه قطع می‌کند.
- ۹ نوامبر ۱۹۱۹ انقلاب آلمان آغاز می‌شود.

۸ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ هفته خونین در برلین، رزالوکزامبورگ و کارل لیبکنشت توسط اجیرشدگان نوسکه سوسیال دموکرات کشته می‌شوند. ما در آینده با انتشار مانیفست گروه کارگران در این زمینه اطلاعات دقیق تری را در اختیار خوانندگان قرار خواهیم داد. اما اینجا به طور مختصر به موضع جناح چپ حزب بلشویک و رزالوکزامبورگ اشاره می‌کنیم.

بعد از مثارکه جنگ و در ابتدای مذاکرات صلح برست لیتوفسک، زمانی که نمایندگان بلشویک‌ها با دیپلمات‌های کشورهای سرمایه‌داری در پشت یک میز مذاکره نشستند، در بین شوراهای خطرات آن، خواهان جنگ انقلابی شدند. از کمیته مرکزی حزب با تشخیص خطرات آن، خواهان جنگ انقلابی شدند. بین ژانویه و فوریه سال ۱۹۱۸ تقریباً اکثریت شوراهای طرح صلح لین را پذیرفتند. شوراهای اپوزیسیون چپ طرح تروتسکی را نیز رد نمودند. تروتسکی بر این باور بود که انقلاب در فرانسه و انگلیس قریب الوقوع است.

در این زمان اپوزیسیون چپ نامه‌ای به کمیته مرکزی نوشت که در جلسه ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ مسئله صلح را در آن به بحث گذارند.

"رفقای عزیز!"

"در واکنش کمیته مرکزی حزب به حمله از سوی امپریالیست‌های آلمانی، که آشکارا اعلام کردند که هدفشان سرکوب انقلاب پرولتاریایی در روسیه است، این توافقی بر اساس شرایط آلمان است که نمایندگی روسیه در برست چند روز قبل آن را رد نموده بود. این توافق که به دنبالش فوراً دشمنان پرولتاریا اوّلین حملات خود را شروع کردند، به معنی این است که پیش روی قریب الوقوع پرولتاریا در مقابل بورژوازی جهانی تسليم شده است. با نشان دادن ضعف دیکتاتوری پرولتاریا به کل بورژوازی جهانی این امر خصوصاً در لحظه بحران انقلابی در اروپای غربی ضربه‌ای به هدف پرولتاریای جهانی است، همچنین همزمان، این امر، روسیه را از جنبش جهانی محروم می‌کند. تصمیم دست‌یابی به صلح، به هر قیمتی، که بر اثر فشار و رفتار عناصر خرد بورژوازی اتخاذ شده است به ناچار منجر به این خواهد شد که پرولتاریا همچنین نقش هدایت‌کننده

خود را در داخل (روسیه) از دست بدهد. اگر ما صلح کنیم، در عرصه عمل، در محدوده برنامه اقتصادی مقامات شوروی محدودیت‌هایی به ما تحمیل خواهد کرد که راه سرمایه آلمانی را هموار خواهد کرد، این به این معنا خواهد بود که کاری که پرولتاریا از ابتدای انقلاب اکتبر برای ساختن سوسیالیسم انجام داده است به هدر خواهد رفت. تسلیم کردن موقعیت پرولتاریا در سطح خارج به ناگزیر راه را برای تسلیم در سطح داخلی آماده خواهد کرد."

این فقط پاراگراف اوّل نامه اپوزیسیون چپ به کمیته مرکزی است. امیدواریم در کتاب‌های آینده این نامه را به صورت کامل در اختیار خوانندگان قرار دهیم. این نامه از سوی ۱۲ تن از اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک امضا شده است. پس از امضای قرارداد، رزالوکزامبورگ در شماره ۱۱ اسپارتاکوس، سپتامبر ۱۹۱۸ ترک انقلاب جهانی از سوی بلشویک‌ها را "جفت‌شدن عجیب لنین و هیندنبورگ" نامید. حزب کمونیست آلمان (اسپارتاکیست) علیرغم ارسال نماینده به کنگره مؤسس انترناسیونال سوم به شکل‌گیری این نهاد رأی منفی داد. گای ساپا تیر

قرارداد ۱۹۱۸ برست لیتوفسک: جلوگیری از انقلاب

1818 Treaty of Brest Litovsk: Curbing the Revolution
Guy Sabatier

(۸) میاسنیکوف بر این باور بود که انقلاب کارگری در اروپا نزدیک است. بنابراین کارگران روسیه باید به کارگران اروپایی فراخوان دهند که جنگ سرمایه‌داران را به جنگ داخلی علیه بورژوازی خود تبدیل کنند. به همین خاطر وی سیاست جبهه متحد کارگری را، که از سوی رهبری بلشویک‌ها و کمینترن تبلیغ می‌کردد، سیاستی خائنانه ارزیابی می‌کرد.

(۹) چکا (Cheka) مخفف کمیسیون فوق العاده است. این کمیسیون در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷ بنا به پیشنهاد لنین ایجاد شد و اولین رئیس آن فلیکس برژینسکی نیز مستقیماً توسط لنین منصوب گردید. در اوخر سال ۱۹۲۰ نیروهای دفاع داخلی (چکا) به ۲۰۰ هزار نفر رسید. این نیروها وظیفه تعقیب، دستگیری و شکنجه

مخالفین را بر عهده داشتند. در سال ۱۹۲۱ یاکوب پترز، ژوزف یونسز لیچ، بلنکی، برژینسکی و ویباچسلاو منزینسکی عهده‌دار اداره چکا بودند. بعد از سال ۱۹۲۲ وظایف چکا را بین دوایر مختلف دولتی تقسیم نمودند.

(۱۰) "روستای پوتمکین" یک مسئله تاریخی در ذهنیت روس‌ها بوده، معنای ویژه‌ای را دارد. و براساس شاخ و برگی که بر یک واقعیت تاریخی داده‌اند، آن را به صورت یک افسانه درآورده‌اند. کاترین دوام، یکی از پادشاهان تزار، یکی از فرماندهان نظامی خود را مأمور تصرف بخش‌های نزدیک به سیبری کرد، که هنوز تحت استیلای تزار روسیه نبود. نام این فرمانده گریگوری پوتمکین بود. او در این جنگ پیروز می‌شود و پس از پیروزی، برای اینکه موقعیت خود را نزد تزار تحکیم بخشد و به مقام والائی از قدرت اقتصادی و سیاسی دست یابد، از کاترین دعوت می‌کند تا از آن منطقه دیدن نماید. قبل از این بازدید، پوتمکین یک ماقت از منطقه‌ای وسیع، به صورت روستاهای و دهات مختلف ایجاد می‌کند. در مسیر حرکت کاترین، او تلاش می‌کند در هوای تاریک، این منطقه را به وی نشان دهد؛ چراکه در صورت روشن بودن هوا، دکور بودن این منطقه تشخیص داده می‌شد. با مشاهده این محل، به کاترین چنین القامی شود که گویا گریگوری در این مدت توانسته روستاهای کم جمعیتی را به یک منطقه آباد و متمدن تبدیل نماید!...

بر این اساس در فرهنگ روس‌ها هنوز چنین مسئله‌ای وجود دارد که کسی که بخواهد با بَزَک و رنگ‌ولاعب، حقایق را بپوشاند، این عمل وی را به "روستای پوتمکین" تشبیه می‌کنند. به همین خاطر یاد کردن از "روستای پوتمکین" هم جنبه تاریخی و هم جنبه فرهنگی دارد. بدین ترتیب، میاسنیکوف بانام بردن از "روستای پوتمکین" قصد دارد بگوید که هر چند به اصلاح انقلاب پیروز شده و شهر را چراغانی کرده بودند، ولی در زیر این پوسته و بَزَک‌ها، میلیون‌ها کارگر گرسنه‌اند و فساد و فسخ و فجور و عیاشی رهبران حزبی نمایان بود.

(۱۱) حزب انقلابیون سوسیالیست که مدافعان دهقانان روسیه بود. نسل اول فعالین این حزب بر این باور بودند که با ترور مهره‌های بر جسته رژیم تزار

می‌توانند این رژیم را به عقبنشینی و اداشته و سیاست‌هایی را به نفع دهقانان شکل دهند. بعداز فوریه ۱۹۱۷ بخش اکثریت این حزب با بورژوازی روسیه وارد همکاری شدند، که شناخته شده‌ترین این افراد در آن زمان کرنسکی بود و در رأس دولت موقع قرار گرفت. بخشی از این حزب با نام انقلابیون سوسیالیست با بلشویک‌ها همکاری کردند و چند تن از آنان وارد کابینه لنین شدند، اما پس از مدتی از بلشویک‌ها جدا شدند.

(۱۲) کرونشتات نام شهری از توابع پتروزبورگ است که در سال ۱۹۲۱ ناوگان رزمی مشهور به عنوان قهرمانان انقلاب اکتبر در جزیره کوتلین در آنجا مستقر بود. ملوانان این ناوگان همراه کارگران شهر در اعتراض به سیاست بلشویک‌ها و احیای سوراهای واقعی در روز اول ماه مه ۱۹۲۱ قطعنامه‌ای ۱۵ ماده‌ای صادر نمودند و قدرت بلشویک‌هارا به چالش کشیدند. این حرکت انقلابی، که به کمون کرونشتات مشهور گردید، با سببیت تمام از سوی لنین، تروتسکی و زینویف سرکوب شد.

(۱۳) سولومون لوزوفسکی یکی از بلشویک‌های مشهور در روسیه شوروی بود. وی در ۱۸۷۸ در اوکراین به دنیا آمد و از سال ۱۹۰۱ به حزب بلشویک پیوست. او پس از قیام اکتبر در ظرفیت‌های مختلف مسئولیت‌های متعددی را بر عهده گرفت. وی موقعیت‌هایی چون عضو کمیته مرکزی، عضو دفتر سیاسی شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسری شوروی، عضو شورای عالی، معاون کمیسariای مردم در امور خارجه، و رئیس دفتر اطلاعات شوروی را عهده‌دار بود.

لوزوفسکی دو بار از حزب بلشویک اخراج شد: بار اول مربوط به سال ۱۹۱۴ است، که اطلاعات دقیقی در مورد دلایل آن در دست نیست. بار دوم وی به خاطر دفاع از استقلال اتحادیه‌های کارگری از دولت و حزب بلشویک اخراج گردید.

لوزوفسکی از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۷ رئیس اتحادیه‌های بین‌المللی سرخ بود. وی در ماه مه ۱۹۳۹ به عنوان معاون کمیسariای امور خارجه منصوب شد. در

جريان جنگ جهانی به عنوان سخنگوی جبهه‌های جنگ از سوی شوروی کار کرد.

لوزوفسکی به خاطر اینکه در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمده بود، از سوی شوروی مأموریت یافت تا کمیته ضد فاشیستی یهودیان را تشکیل دهد، که خود در رأس این تشکیلات کار کرد. وی از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ این سمت را عهده‌دار بود.

لوزوفسکی در اوایل دهه ۵۰ در جریان کمپین ضد یهودی دستگیر شد. وی علیرغم فشار و شکنجه فراوان، چیزی علیه دیگران بر زبان نیاورد. محکمه وی حدود دوسال و نیم به طول انجامید. وی سرانجام در ۱۲ اوت ۱۹۵۲ همراه ۱۳ نفر از کمیته ضد فاشیستی یهودیان تیرباران شد. اعدام این افراد در شوروی به "شب قتل شعرا" مشهور است.

(۱۴) مِدوُدوف عضو اپوزیسیون کارگری.

(۱۵) آلساندرا کولونتای در اوّل آوریل سال ۱۸۷۲ در سنت پترزبورگ به دنیا آمد. پدر وی یکی از ژنرال‌های تزار روسیه بود. وی به مدت کوتاهی با یک افسر تزاری ازدواج کرد و سپس از وی جدا شد. کولونتای از همان اوایل شکل‌گیری سوسيال دموکرات‌ها و جدایی بلشویک‌ها از منشویک‌ها، بین این دو جریان در نویسان ماند. او پس از رانده شدن از سوی هردوگرایش در سال ۱۹۰۸ به خارج از کشور عزیمت نمود و به کشورهای مختلف سفر کرد. در طی این سال‌ها وی بر این باور بود که انقلاب باید بافت خانواده سنتی را همراه بافت سیاسی و اقتصادی، از بین ببرد. کولونتای هرنوع ازدواج را محکوم نموده، به جای آن به تبلیغ عشق آزاد پرداخت. وی تا سال ۱۹۱۷ در آمریکا ماند. در طی این مدت با لنین مرتبأ در مکاتبه بود.

وی سال ۱۹۱۷ پس از سرنگونی تزار به روسیه برگشت و به کمیته مرکزی بلشویک‌ها انتخاب گردید. کولونتای یکی از افراد پر حرارت در دفاع از قدرت‌گیری بلشویک‌ها بود. در چند سال اوّل قدرت‌گیری بلشویک‌ها، او نقش

اپوزیسیون حزب را بازی کرد. در سال ۱۹۲۰ وی یکی از چهره‌های مشهور اپوزیسیون کارگری بود. کولونتای در سال ۱۹۲۱ بعد از آشتی با حزب، به عنوان رئیس بخش زنان حزب به کار پرداخت. در این مقام، کولونتای یک بار دیگر مسئله عشق آزاد را در حزب طرح نمود، که با انتقاد لنین روبرو شد، اما با وساطت بخشی از اعضاء کمیته مرکزی حزب، از اخراج وی صرف نظر شد.

کولونتای در سال ۱۹۳۲ با به فراموشی سپردن عشق آزاد و انقلابی گری دوران جوانی اش، به یک دیپلمات تبدیل گردید. وی در این سال به سمت سفیر شوروی در نروژ گمارده شد. بین سال‌های ۱۹۲۶-۱۹۲۷ به مدت کوتاهی سفیر شوروی در مکزیک بود، ولی پس از آن مجدداً سفیر شوروی در نروژ گردید. در سال ۱۹۳۰ در سوئد سفیر بود. کولونتای ۱۵ سال این سمت را در سوئد بر عهده داشت. در سال ۱۹۴۴ مسئول مذاکره صلح با فنلاند بود. وی در سال ۱۹۴۵ به روسیه برگشت و بقیه عمر خود را به عنوان مشاور امور خارجه شوروی کار کرد.

کولونتای در ۹ مارس ۱۹۵۲ درگذشت.

(۱۶) تروتسکی یکی از سوسیال دموکرات‌های مشهور روسیه بود. تا اکتبر ۱۹۱۷ از پیوستن به بلشویک‌ها خودداری نمود. وی تا قبل از اکتبر با منشویک‌ها رابطه نزدیکی داشت، اما در مواردی مواضعی مستقل از منشویک‌ها و بلشویک‌ها اتخاذ می‌نمود. او تا سال ۱۹۲۲ پس از لنین قدر تمدن‌ترین چهره حزب بلشویک محسوب می‌شد. تروتسکی سمت‌هایی از جمله کمیسر جنگ و کمیسر مردم داشت. پس از مرگ لنین وی از روسیه تبعید و نهایتاً به دستور استالین در ۲۱ اوت ۱۹۴۰ در مکزیک کشته شد.

(۱۷) دولت لهستان پس از پایان جنگ جهانی اول، چند سالی از صلح با شوروی خودداری نمود.

(۱۸) چرنوف از رهبران مشهور انقلابیون سوسیالیست بود، که سال‌ها سردبیری ارگان حزب انقلابیون سوسیالیست را به نام روسیه/ انقلابی بر عهده داشت. چرنوف بعد از فوریه ۱۹۱۷ به عنوان نماینده مجلس مؤسسان انتخاب شد، و در انتخابات داخلی مجلس به عنوان رئیس مجلس انتخاب گردید. در جریان اکتبر

۱۹۱۷ به مخالفت شدید با بلشویک‌ها پرداخت. وی به سال ۱۹۱۸ روسیه را ترک و به چکسلواکی رفت و بعدها به آمریکا مهاجرت نمود. چرنوف در سال ۱۹۵۲ در نیویورک مرد.

(۱۹) میلیوکوف رهبر حزب لیبرال روسیه، که خواهان اصلاحات سیاسی در روسیه تزاری بود. وی طرفدار سلطنت بود و در دولت موقت قبل از به قدرت رسیدن کرنسکی وزیر کشاورزی روسیه شد. بعد از اکتبر ۱۹۱۷ با بلشویک‌ها به مخالفت برخاست. بعد از پایان جنگ داخلی در روسیه به فرانسه مهاجرت نمود. علیرغم مخالفت‌های او لیه با رژیم بلشویکی، بعدها به طرفداری از سیاست‌های استالین پرداخت.

(۲۰) مارتوف از سوسیال دموکرات‌های نخستین روسیه و دوست نزدیک پلخانوف، لنین، و تروتسکی بود. در کنگره حزب در ۱۹۰۳ در لندن بر سر نوع حزب در روسیه با لنین اختلاف پیدا کرد. مارتوف بر این باور بود که در روسیه حزبی مثل بقیه احزاب سوسیال دموکرات اروپا باید شکل بگیرد. لنین در این کنگره با تکیه بر شرایط سیاسی روسیه و استبداد تزاری از حزب انقلابیون حرفه‌ای دفاع نمود. بر اساس همین مباحث حزب سوسیال دموکرات روسیه به حزب منشویک و بلشویک تقسیم گردید. در این کنگره زینوویف، استالین، کامنف و سوردولوف لنین را همراهی کردند. در مقابل این‌ها، پلخانف، تروتسکی، و رازاسولیچ به منشویک‌ها مشهور شدند.

(۲۱) بنابه‌های اسناد روگوین مادیم زاخورویچ (Rogovin, Vadim, Zakharovich) در کتاب نسل‌کشی سیاسی در اتحاد جماهیر شوروی (Political Genocide in The USSR) کوسیبور در مارس ۱۹۳۸ هماره ۳۵۱ نفر به دستور استالین تیرباران گردید. وی همراه بخشی از هواداران تروتسکی دستگیر شده بود.

(۲۲) دزرژینسکی او لین رئیس سازمان امنیت روسیه بود، که در ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷ به دستور لنین و تأیید کمیساريای مردم روسیه شکل گرفت.

(۲۳) زینوویف عضو کمیته مرکزی و عضو کمینترن.

(۲۴) عضو اپوزیسیون کارگری.

(۲۵) عضو اپوزیسیون کارگری.

(۲۶) عضو اپوزیسیون کارگری.

(۲۷) گروه کارگران حزب کمونیست روسیه را کارگرانی تشکیل می‌دادند، که پس از پایان یافتن جنگ داخلی سیاست‌های بلشویک‌ها را در همه عرصه‌ها مورد نقد قرار دادند. استخوان‌بندی این گروه را کارگران صنعتی تشکیل می‌دادند، که خواهان مدیریت تولید بودند. از نظر این دسته از کارگران، کارگران باید خود کشور را اداره کنند و نه کسانی که به نام کارگران بر جامعه حکومت می‌کنند.

(۲۸) عضو گروه کارگران.

(۲۹) نِپ؛ سیاست اقتصادی جدید.

(۳۰) ژان واسلو ماچاجسکی، کمونیست رادیکال لهستانی، در سال ۱۸۶۶ به دنیا آمد و در سال ۱۹۲۶ فوت نمود. وی از همان ابتدا نه تنها با بورژوازی و احزاب آنان بلکه با سوسیال دموکرات‌ها به مخالفت برخاست. اکثر مورخین بر این باورند که ماچاجسکی آنارشیست مبارز و پیگیری بوده است. تحقیقات کامل بعدی با توجه به مواضع ماچاجسکی نشان می‌دهد که این امر با مواضع طبقاتی و سیاسی وی خوانایی ندارد زیرا ماچاجسکی در تحلیل اقتصادی کاملاً متمد مارکس را به کار می‌گیرد ولی در مواضع سیاسی خود هرگونه قدرت مافوق و حتی "دولت کارگری" را رد می‌کند. وی در آثار خود بر این نکته پافشاری می‌کرد که در آینده بخشی از روشنفکران، با تکیه بر احزاب مارکسیستی، قدرت اقتصادی و سیاسی را به نام طبقه کارگر به دست خواهند گرفت و تحت نام کمونیسم برگرده خود کارگران سوار خواهند شد. او در نوشتجات خود با به میان کشیدن اجتماعی شدن دانش استدلال می‌کند که روشنفکران به عنوان طبقه جدیدی درست مثل بورژوازی خواهان استثمار کارگران هستند. پس از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها و سرکوب کارگران، در روسیه تحت تأثیر فعالیت‌های وی گروه‌هایی شکل گرفتند اما وی هیچکدام از این گروه‌ها را به رسمیت نشناخت. نقطه نظرات وی از سوی کارگران جدی و رادیکال در روسیه مورد

توجه قرار گرفت. دولت شوروی برای خنثی کردن آثار بدبینی کارگران نسبت به روش‌نفکران و مقامات حزبی، مقالات متعدد زیادی چه در روزنامه‌ها و چه در دوایر سیاسی و تبلیغاتی، علیه او و دیدگاه‌های وی به نگارش درآوردند.

(۳۱) ترجمة مانیفست گروه کارگران، بعد از مقاله پال آوریچ به طور کامل به صورت جداگانه آمده است.

(۳۲) عضو گروه کارگران.

(۳۳) آرکادی ماسلو در یک خانواده یهودی اوکرایینی به دنیا آمد. وی همراه مادر و خواهرانش در سال ۱۸۹۹ به آلمان مهاجرت کردند. اسم واقعی وی اسحاق جفیمویتچ بود که بعدها آن را به آرکادی ماسلو تغییر داد. وی در برلین به مدرسه رفت و بعدها تحصیلات خود را در رشتۀ اقتصاد ادامه داد. ماسلو در سال ۱۹۲۰ به کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان انتخاب شد. ماسلو از ۱۹۲۱ همراه فیشر جناح چپ حزب کمونیست آلمان را نمایندگی می‌کردند. وی بعدها از سوی رهبری این حزب به عنوان عامل بورژوازی معرفی شد. وی سال ۱۹۲۳ سفری به مسکو داشت که در آنجا بنا به شکایت حزب کمونیست آلمان دستگیر و مورد بازجویی قرار گرفت. او تا اوایل سال ۱۹۲۴ تحت نظر پلیس امنیتی شوروی در مسکو زندگی کرد. در ماه مه ۱۹۲۴ مجدداً بازداشت و تا سال ۱۹۲۶ در زندان ماند. در این سال به خاطر ناخوشی از زندان آزاد شد و به آلمان بازگشت. وی در سال ۱۹۳۳، زمان قدرت‌گرفتن نازی‌ها، به فرانسه فرار کرد و تا سال ۱۹۴۰ در آنجا به سربرد. بین ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ با تروتسکی همکاری نزدیک داشت. در این مدت مسکو وی را به عنوان عامل بورژوازی محکوم نمود. آرکادی پس از اشغال فرانسه از سوی آلمان در سال ۱۹۴۰ به کوبا سفر کرد. روز ۲۰ نوامبر ۱۹۴۱ جنازه وی در یکی از خیابان‌های هاوانا پیدا شد. در آن زمان همه مرگ وی را به نیروهای امنیتی شوروی نسبت دادند.

(۳۴) روت فیشر در ۱۱ دسامبر ۱۸۹۵ در لایپزیگ به دنیا آمد و در ۱۳ مارس ۱۹۶۱ فوت نمود. روت در جوانی در وین به مطالعه فلسفه، اقتصاد و سیاست پرداخت. وی در سال ۱۹۱۹ به برلین رفت و از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۵ رهبر حزب

کمونیست آلمان بود. او از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ عضو مجلس رایشتاگ بود. فیشر در سال ۱۹۳۳ به فرانسه رفت و از آنجا در سال ۱۹۴۱ به آمریکا مهاجرت نمود. وی در آمریکا در مقابل کمیته تحقیق علیه برادر خود شهادت داد، که منجر به دپورت وی به آلمان گردید. در جریان همین تحقیقات، وی برادرش گرمارت را لو داد. مطبوعات کمونیستی متعلق به شوروی آن زمان وی را به عنوان جاسوس تروتسکیست محکوم کردند. ناگفته نماند روت در کمیترن با حمله به تروتسکی در به قدرت رساندن مثلث استالین - زینوفیف - کامنوف نقش اساسی بازی کرده بود.

فیشر در سال ۱۹۵۵ به پاریس بازگشت و کتاب خود را به نام *استالین و کمونیسم آلمان* به چاپ رساند. (منبع: ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد) وی به مدت ۸ سال با یک پروژه امنیتی به نام "پوند" قبل از تأسیس سیا در ارتباط بود، که این پروژه تحت هدایت سناتور ژوزف مک‌کارتی هدایت می‌شد. این اطلاعات را آسوشیتدپرس در ۲۹ ژوئیه سال ۲۰۱۰ بعد از دست یابی به یکسری اسناد، که دیگر جنبه محرمانه خود را از دست داده بودند، افشا نمود. (منبع: آسوشیتدپرس)

(۳۵) اشاره به سخنرانی مارکس در جلسه افتتاحیه انجمن بین‌المللی کارگران است. مارکس در این جلسه بر این امر تأکید کرد که رهایی کارگران فقط امر خود کارگران است.

(۳۶) این تشكل بنا به ابتکار کارگران انگلیسی و فرانسوی ایجاد شد که در آن اوئنیست‌ها، پرودونیست‌ها و طرفداران مازینی از ایتالیا و آنارشیست‌ها و اتحادیه‌های کارگری نقش فعالی داشتند. این تشكل بین‌المللی یا بهتر است گفته شود اروپایی، در ۱۸۶۴ در لندن تشکیل شد و اولین کنگره آن در سال ۱۸۶۶ در ژنو برگزار گردید. در سال ۱۸۷۲ خصوصاً پس از قیام کمون پاریس، اختلاف بین طرفداران باکونین و مارکس به اوج خود رسید و نهایتاً انجمن بین‌المللی کارگران به دو شاخه تقسیم گردید. این تشكل بعداً از سوی افرادی نظیر کائوتسکی و انگلس و مارکسیست‌های بعدی، "انترناسیونال اوّل" نامیده

شد. بنا به پیش‌بینی باکونین؛ اگر احزاب مارکسیستی به قدرت برسند، رهبران آن به همان اندازه طبقه حاکمه‌ای که علیه‌اش می‌جنگند، بد خواهند بود.

(۳۷) مارکس در انتهای سخنرانی افتتاحیه انجمن بین‌المللی کارگران اعلام نمود که رهایی کارگران امر خود کارگران است.

(۳۸) هیچ ناجی عالیرتبه‌ای وجود ندارد

نه خدا، نه شاه، نه منبر

تولیدکنندگان، بگذارید خودمان خودمان را نجات دهیم
فرمان نجات مشترک.

(۳۹) میاسنیکوف برای گسترش و منسجم کردن کارگران در مقابل حزب بلشویک با کارگرانی که قبلاً با اپوزیسیون کارگری و سانترالیست دموکراتیک‌ها و کارگران نزدیک به باگدانف و همه کارگران درون حزب بلشویک ارتباط برقرار کرد.

(۴۰) اسمولنسک شهری در جمهوری سوروی بلورووس است که در زمان جنگ جهانی اوّل از سوی آلمان‌ها اشغال شد و تا ۱۹۱۸ تحت اشغال بود.

(۴۱) بحران اقتصادی ۱۹۲۱ که به بحران قیچی مشهور گردید. این بحران در سال ۱۹۲۳ به اوج خود رسید. این عنوان از سوی تروتسکی به این بحران داده شد. سال ۱۹۲۳ سطح قیمت کالاهای صنعتی نسبت به سال ۱۹۱۳، ۲۹۰٪ افزایش یافت در حالی که قیمت محصولات کشاورزی نسبت به قیمت کالاهای صنعتی فقط ۸۹٪ افزایش یافته بود. در چنین شرایطی درآمد دهقانان رو به کاهش گذاشت و قادر نشدند به کالاهای صنعتی دسترسی پیدا کنند. در این سال‌ها دهقانان در مقابل دولت سوروی عکس العمل نشان داده و میزان تولید خود را به سطح مایحتاج خود و خانواده خود پایین آوردند. این امر به کمبود و قحطی مایحتاج غذایی منتهی گردید. لازم به ذکر است که با به کارگیری سیاست جدید اقتصادی (نپ) میزان تولیدات کارخانه‌ای ۲۰۰٪ افزایش یافته بود.

(۴۲) ما تلاش کردیم تا اثری از نام فرزندان میاسنیکوف پیدا کنیم، اما متأسفانه موفق به این کار نشدیم.

(۴۳) تروتسکی از سال ۱۹۲۴ به بعد، به خاطر قدرت، با استالین و محفل وی درگیر شد. تروتسکی در مسائل پایه‌ای نظیر سرکوب کارگران و رشد سریع صنعتی روسیه، با استالین و محافل منحظر درون حزب، اختلاف اساسی نداشت. وی حتی در مواردی در مبارزه با کارگران و سایر نیروهای اپوزیسیون بلشویک‌ها از بقیه فراتر رفت. یکی از دلایل سختگیری‌ها و قاطعیت وی در مقابله با مخالفین را شاید در پیشینه سیاسی وی جستجو کرد. تروتسکی نیمه منشویک و نیمه بلشویک، باید با اقدامات خود دل رهبری و خصوصاً لنین را برای حفظ مناصب خود به دست می‌آورد. بعد از اکتبر ۱۹۱۷ تروتسکی عملاً وزیر جنگ و وزیر امور خارجه بود.

(۴۴) علیرغم تلاش بسیار، هنوز در دست یابی به این اثر و هیچ‌کدام از آثار میانسینیکوف موفق نبوده‌ایم.

(۴۵) همانطور که ملاحظه می‌کنید، آوریج با توجه به شناخت عمیقش نسبت به تاریخ روسیه و دست یابی به اسناد بسیار مهم در این رابطه، کارهای ارزشمندی از خود به جامی گذارد، اما از آنجاکه خود را در مکتب آنارشیسم محبوس می‌سازد، قادر نمی‌شود به اهمیت تاریخی - طبقاتی نیروی کار پی ببرد. این محدودنگری و نگاه مکتبی به جامعه و مبارزه طبقاتی تاجایی اثر می‌کند که وی طبقه پرولتاریا را "فرقه پرولتاریا" بنامد. مکتب آنارشیسم همچون مکتب مارکسیسم نحله‌های فکری متعددی دارد که به خاطر عدم درک رابطه سرمایه و نیروی کار در طول تاریخ همچون مواعنی بر سر راه مبارزه طبقاتی عمل نموده است. آنارکوستنديکالیست‌ها، آنارشیست‌های فردگرا نمونه‌هایی از این دست هستند.

(۴۶) لوسین لورات (Lucien Laurat) نویسنده کتاب مارکسیسم و دموکراسی است. وی در این کتاب دیدگاه‌های رزا لوکزامبورگ را با دیدگاه‌های لنین مقایسه می‌کند. این کتاب در سال ۱۹۴۰ در لندن به چاپ رسیده است.

(۴۷) ویکتور لوویچ خیبالچیچ مشهور به ویکتور سرگه، پسر یکی از نارودنیک‌های شناخته شده تبعیدی بود. وی تا قبل از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها یک آنارشیست

بود. ویکتور پس از برگشتن به پتروگراد، در فوریه ۱۹۱۹ شروع به همکاری با بلشویک‌ها نمود. وی به عنوان روزنامه‌نگار، مترجم و نماینده کمینترن در آلمان کار کرد.

در سال ۱۹۲۳ سرگه به اپوزیسیون چپ ملحق گردید و در سال ۱۹۲۸ از حزب اخراج شد. ویکتور پس از مدتی دستگیر و سپس آزاد شد. در این مرحله وی به داستان نویسی روی آورد و آثارش در فرانسه به چاپ رسید. پس از این دوره وی در سال ۱۹۳۳ مجدداً دستگیر و بر اثر کمپین‌های بین‌المللی در آوریل ۱۹۳۶ از روسیه تبعید شد.

ویکتور بعد از رسیدن به غرب، به تجدید رابطه با تروتسکی پرداخت، اما اختلافات سیاسی این دو به مشاجرات و مباحثات تندي انجامید. سرگه قبل از این که فرانسه به اشغال آلمان نازی درآید، به مکزیک پناهنده شد.

ویکتور در اواخر عمر خود بر اثر فقر شدید، کاملاً ایزوله و تنها ماند و سرانجام در سی‌امین سالگرد قیام اکتبر، در نوامبر ۱۹۴۷ درگذشت. وی چندین کتاب داستان و شعر را قبل از ۱۹۱۷ به چاپ رساند. ما ذیلاً تنها به ذکر نوشته‌ها و کتاب‌های وی پس از ۱۹۱۷ اکتفا می‌کنیم:

مشاهدات از آلمان (۱۹۲۳)

۵ سال مبارزه (آوریل ۱۹۲۳)

لینین در ۱۹۱۷ (مارس و آوریل ۱۹۲۴)

جنبه‌های جدید مسأله جنگ (۱۹۲۶)

بلشویسم و آسیا (۱۹۲۷)

مبارزه طبقاتی در چین (۱۹۲۷-۱۹۲۸)

کانتون (دسامبر ۱۹۲۷)

نامه به تروتسکی (۱۰ اوت ۱۹۳۶)

نامه به تروتسکی (۱۴ اوت ۱۹۳۶)

وداع با آندرس نین (۱۳ اوت ۱۹۳۷)

مارکسیسم در عصر ما (۱۹۳۸)

یک بار دیگر کرونشتات (۱۹۳۸ آوریل ۲۸)

کرونشتات دفاع تروتسکی (۱۹۳۸)

جواب به تروتسکی (۱۹۳۸)

درباره آنارشیست‌های فرانسه (۱۹۴۵)

کنگره دوم کمینترن (۱۹۴۵)

کرونشتات (۱۹۲۱)، (۱۹۴۵)

کنگره سوم کمینترن (۱۹۴۵).

(منبع: آرشیو اینترنتی مارکسیست‌ها)

نامهٔ لنین به میاسنیکوف

نامه به: گ. میاسنیکوف

۱۹۲۱ آوت ۵

رفیق میاسنیکوف

من تنها توانستم هردو مقاله‌ات را بخوانم. من از محتوای سخنرانی‌های شما در سازمان پِرم (فکر می‌کنم پِرم باشد) و اختلافات شما اطلاعی ندارم. من در این مورد نمی‌توانم چیزی بگویم. در این رابطه دفتر سازمان به این مسئله خواهد پرداخت، که شنیده‌ام کمیسیون ویژه‌ای را برای این کار منصوب کرده است.

هدف من چیز دیگری است. هدف من نگاه‌انداختن به مقالات به عنوان ادبیات و اسناد سیاسی است. آنها اسناد جالبی هستند.

اشتباه اصلی شما، من فکر می‌کنم به روشن ترین وجهی در "موضوعات آزاردهنده" خود را آشکار می‌سازد و من وظیفه خود می‌دانم تا آنجا که می‌توانم شما را قانع سازم.

در ابتدای مقاله شمادیالکتیک را درست به کار می‌گیرید، در حقیقت، هر کس نتواند در کنده که شعار "صلح مدنی" را جایگزین شعار "جنگ داخلی" کند، خود را مسخره دیگران می‌کند، و حتی بدتر از این، در این مورد حق با شماست.

اما دقیقاً به این خاطر که در این مورد حق با شماست، من تعجب

می‌کنم که درنتیجه گیری‌ها بیان شما دیالکتیکی را که خود به درستی به کار گرفته‌اید، فراموش کرده‌اید.

آزادی مطبوعات از سلطنت طلبان تا آنارشیست‌ها، همه با هم...

خیلی خوب! اما یک دقیقه صبر کنید: هر مارکسیست و هر کارگری که به تجربه ۴ سال انقلاب ما فکر کند، خواهد گفت: "اجازه دهید به این نگاه کنیم - چه نوع آزادی مطبوعات؟ به کدام طبقه؟ ما به مطلق باور نداریم، ما به دموکراسی خالص می‌خندیم."

شعار آزادی مطبوعات در انتهای قرون وسطی به شعار جهان بزرگ تبدیل شد و تا قرن نوزدهم باقی ماند. چرا؟ زیرا این شعار ایده‌های بورژوازی مترقی را بیان کرد. برای مثال علیه پادشاهان و کشیش‌ها و فوادال‌های لرد و زمین‌داران.

هیچ کشوری به اندازه اتحاد جماهیر شوروی در رهاساختن توده‌ها از نفوذ و تأثیرکشیش‌ها و زمین‌داران کار انجام نداده است و هنوز هم این کار را انجام می‌دهد. ما این کار "آزادی مطبوعات" را بهتر از هر کسی در دنیا انجام داده‌ایم. در سراسر جهان، هرجاکه سرمایه‌داران وجود دارند، آزادی مطبوعات به معنای آزادی خرید روزنامه، آزادی خرید نویسنده، رشوه‌دادن، خرید و قلب "افکار عمومی" به نفع بورژوازی است. این یک حقیقت است. هیچ کس نمی‌تواند آن را رد کند.

اما در مورد ما چطور؟ آیا کسی می‌تواند انکار کند که بورژوازی در این کشور شکست داده شده است، اما منهدم نگردیده است؟ بورژوازی مخفی شده است. هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند. آزادی مطبوعات در اتحاد جماهیر شوروی، که به وسیله دشمنان بورژوازی جهانی محاصره شده است، به معنای سازمان سیاسی برای بورژوازی و خادمین وفادار آن است. منشویک‌ها و سوسیال روولوسيونرها. این یک حقیقت غیرقابل رد

است.

بورژوازی (در سراسر جهان) هنوز از ما قوی تر است. در اختیار گذاشتن اسلحه دیگری نظیر آزادی سازمان سیاسی (=آزادی مطبوعات زیرا مطبوعات هسته و اساس سازمان سیاسی است) به معنای هموار کردن راه دشمن و کمک کردن به دشمن طبقاتی است.

ما قصد خود کشی نداریم، و بنابراین این کار را نخواهیم کرد. ما این حقیقت را به روشنی می بینیم: "آزادی مطبوعات در عمل به معنای این است که بورژوازی بین المللی فوراً صدھا و هزاران نویسنده کادت، سوسیال رولوسيونر و منشویک را خواهد خرید و تبلیغات خود را سازمان داده و علیه ما خواهند جنگی.

این یک حقیقت است. "آنها" ثروتمندتر از ما هستند و آنها نیرویی ده برابر بیشتر از ما برای جنگیدن با ما خواهند خرید. نه، ما آن کار را نخواهیم کرد. ما به بورژوازی بین المللی کمک نخواهیم کرد. شما چگونه از ارزیابی طبقاتی - از ارزیابی بین طبقات به یک موضع احساساتی، و آدم بی فرهنگ نزول کرده اید؟ این برای من یک معمام است.

در مورد "صلاح داخلی یا جنگ داخلی" یا در مورد اینکه ما چگونه پیروز شدیم و چگونه بر دهقانان پیروز خواهیم شد (کشیدن آنها به سمت پرولتاڑیا) در مورد این دو مسئله (=مسائلی که سیاست جهانی را تحت تأثیر قرار می دهد) در این موارد که در هردو مقاله به آنها پرداخته اید، شما به جای موضع احساسی و بی فرهنگی توانسته اید موضع مارکسیستی بگیرید. شما رابطه طبقات را به شکل عملی و هوشیارانه در نظر گرفته اید، و به ناگهان شما به موضع عمیق احساسی لغزش پیدا می کنید.

"خشم و سوء استفاده در این کشور شایع است: آزادی مطبوعات آنها را آشکار خواهد کرد."

تا آنجاکه من می‌توانم از دو مقاله شما قضاوت کنم، آنجاکه روحیه خود را از دست داده‌اید. شما به خودتان اجازه داده‌اید که به وسیله برخی حقایق غمانگیز و اسفناک افسرده شوید و توانایی ارزیابی از نیروها را هشیارانه از دست بدهید. آزادی مطبوعات به نیروهای بورژوازی جهان امکان خواهد داد. این یک حقیقت است. "آزادی مطبوعات" به حزب کمونیست در روسیه کمک نخواهد کرد تا تعدادی از ضعف‌ها، اشتباهات، بدجنبتی‌ها و آفات خود را تمیز کند. (نمی‌توان انکار کرد که سیلی از این آفات وجود ندارند) زیرا این چیزی نیست که بورژوازی جهانی می‌خواهد. اما آزادی مطبوعات در دستان بورژوازی جهانی اسلحه‌ای خواهد بود. بورژوازی نمرده است. بورژوازی زنده است. بورژوازی در کمین است و نظاره می‌کند. بورژوازی از قبل میلیوکوف را استخدام کرده است تا چرنوف و مارتوف خدمات وفادارانه‌شان را تقدیم کنند (بخشأ به خاطر حماقت آنها و بخشأ به خاطر دشمنی جناحی با ما. اما اساساً به خاطر منطق عینی خرد بورژوا دموکراتیکشان).

شما مسیر نادرستی را انتخاب کرده‌اید. شما خواستید آفات حزب کمونیست را درمان کنید، اما به دارویی دست بردید که مطمئناً به مرگ ختم خواهد شد. نه به دست تو، بلکه به دست بورژوازی جهانی (+ میلیوکوف + چرنوف + مارتوف). تو نکته کوچکی را فراموش کرده‌ای، نکته بسیار کوچکی به نام بورژوازی جهانی و آزادی وی برای خریدن روزنامه‌های مراکز سازمان سیاسیش. نه، ما این راه را نخواهیم رفت. از بین هزار کارگر آگاه سیاسی، نه صد نفر آنان رفتن به چنین راهی را رد خواهند کرد.

ما آفات زیادی داریم. اشتباهات (اشتباهات معمول ما، همه ما اشتباه کرده‌ایم، شورایی کار و دفاع، شورایی کمیساریایی مردم و کمیته مرکزی)

مثل کسانی که در پاییز و زمستان ۱۹۲۰ خواربار و سوخت توزیع کردند (این‌ها اشتباهات بزرگی بودند). این اشتباهات آفاتی را که از شرایط ما سرچشمه می‌گیرند، تشید کرده است.

نقائص و کجی‌های ما فراوانند. آنها به خاطر قحطی ۱۹۲۱ به طور وحشتناکی تشید گردیده‌اند. این به قیمت تلاش فوق العاده برای رهاساندن تمام خواهد شد، اما ما از این وضع خلاص خواهیم شد و ما از قبل این را شروع کرده‌ایم. ما خودمان را رها خواهیم کرد زیرا در اساس سیاست ما درست است. این سیاست همه نیروهای طبقاتی را در مقیاس جهانی درنظر می‌گیرد. ما خودمان را رها خواهیم کرد زیرا ما نمی‌خواهیم موقعیتمن را بهتر از آنچه هست نشان دهیم. ما همه مشکلات را به رسمیت می‌شناسیم. ما همه آفات را می‌بینیم و به طور روشناندی برای درمان آنها اقداماتی می‌کنیم، با پشتکار و بدون اینکه دستپاچه شویم.

شما اجازه داده‌اید وحشت بر شما غلبه کند. دستپاچگی مثل شیبی است که وقتی بدان قدم گذاشتیم، شما را به موقعیتی می‌راند که بیشتر به این شیبی می‌شود که یا شما حزب تازه‌ای می‌سازید و یا نزدیک به این می‌شوید که دست به خودکشی بزنیاد.

شما نباید به دستپاچگی راه دهید. آیا سلوول‌ها بی از حزب وجود دارند که از آن جدا می‌شوند؟ وجود دارند. این شر و بدجختی و یک آفت است. آری آن وجود دارد. این یک بیماری شدید است. ما می‌توانیم آن را ببینیم. این آفت باید توسط پرولتاپیا و اقدامات حزبی درمان شود نه با "آزادی" (برای بورژوازی). بیشتر چیزهایی که در مورد احیای اقتصادی کشور، شخم‌زن میکانیکی وغیره، مبارزه برای تأثیرگذاری بر دهقانان وغیره درست و مفید هستند. چرا این را جداگانه مطرح نمی‌کنی؟ ما باید با هم هماهنگ در یک حزب کارکنیم. این کار مزایای بزرگی خواهد

داشت. این مزایا یک باره به دست نخواهد آمد، بلکه بسیار آرام.
شوراهای احیاکنیم، همکاری افراد غیرحزبی را تضمین کنیم، کار
اعضای حزب را تأیید کنیم. این مطلقاً درست است. برای این کار پایانی
وجود ندارد و این کار به زحمت شروع شده است. چرا این کار را در یک
راه عملی تقویت نکنیم؟ در یک اعلامیه برای کنگره؟ چرا این کار را
نکنیم؟

چرا از کار کردن با بیل ترسیم (سوء استفاده کردن را از طریق کمیسیون
کنترل مرکزی یا مطبوعات حزبی، پراودا محکوم نکنیم؟) سوء ظن درباره
کار سخت با بیل سبب دستپاچگی مردم می شود، تا راه آسان "آزادی
مطبوعات" را جستجو کنند (برای بورژوازی).

چرا باید شما به اشتباه آشکار خود، و اشتباه غیرحزبی و شعار ضد
پرولتری "آزادی مطبوعات" اصرار بورزید؟ چرا با کار بیل زدن
سوء استفاده را از بین نمی بردیم، آن را شکست نمی دهیم و به مردم
غیرحزبی آن را به طور عملی و بهروش کسب و کار کمک نمی کنیم؟
آیا شما یک مورد سوء استفاده مخصوص را با کنترل مرکزی طرح و
وسیله ازبین بردن آن را پیشنهاد داده اید؟ نه، این کار را نکرده اید. حتی
برای یک بار. شما با دیدن موجی از بدینهایها و آفات راه به نامیلی داده
و با عجله خود را در آغوش دشمن انداخته اید؛ بورژوازی. "آزادی
مطبوعات" برای بورژوازی. اندرز من اینست: به یأس و دستپاچگی راه
نکهیم.

ما و آن کسانی که با ما احساس همدردی می کنند، کارگران و دهقانان،
هنوز یک مخزن عظیم قدرت داریم. ما هنوز مقدار زیادی قدرت و
سلامت داریم.

ما به اندازه کافی برای درمان بیماری هایمان تلاش نمی کنیم. ما در

زمنیه به کاربستن شعار کمک به مردم غیرحزبی خوب کار نمی کنیم. بگذار مردم غیرحزبی کار اعضای حزبی را تأیید کنند. اما ما می توانیم و صد برابر بیش از اکنون در این زمنیه کار خواهیم کرد.

من امیدوارم پس از آنکه یشیدن محتاطانه در این مورد با دوری جستن از غرور کاذب، روی این اشتباہ سیاسی آشکار اصرار نخواهید کرد ("آزادی مطبوعات"). بلکه خود را جمع و جور کرده، بر دستپاچگی خود غلبه کرده و به کار عملی مشغول شده، کمک خواهید کرد که با مردم غیر حزبی ارتباط برقرار شده و کمک خواهید کرد مردم غیرحزبی، کار افراد حزبی را تأیید کنند.

کار در این زمنیه پایانی ندارد. با پرداختن به این کار شما می توانید (و باید) کمک به درمان بیماری ها بکنید؛ آرام اما مطمئن به جای تعقیب شعار پرزرق و برق توانخالی "آزادی مطبوعات".

با سلام های کمونیستی

لنین

پویندگان تجارب تاریخی - طبقاتی کارگران

بهزودی منتشر می‌کند:

۲. مانیفست گروه کارگران

حزب کمونیست سوری (بلشویک)

اثر: میاسنیکوف و دیگران

۳. کمون گرونشتات

اثر: آیدا مت